




Struggle for Recognition: A Representative Interpretation of the Relations Between Iran-US

* Mahboob Shahbazi¹, Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi²

1. PhD in International Relation, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University
2. Professor, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University

DOI: [10.22034/ipsa.2021.438](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.438)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.5.2](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.438)

ABSTRACT

Received: 24/04/2021

Revised: 06/09/2021

Accepted: 25/09/2021

Key words:
Struggle for
Recognition,
Representation,
Identity
Narratives,
The logic of
Binaries

Usually the relationship between states is explained by behaviors based on maximizing power and benefit. This article introduces a different model for explaining the relationship between the Islamic Republic of Iran and the United States of America governments, which focuses on "struggle for recognition". States want their identities recognized as an independent sovereign unit, their respect as an equal member of the international community and their dignity as a member of special qualities in the international arena and they struggle and fight for getting their desired recognition. States not only take action to gain different interests, but also to defend who they are, the interests of states are not merely material and individual, and governments, self-descriptively, want to affirm their historical narrative by others and be accepted into the international community. This paper using the qualitative method of critical discourse analysis and based on Axel Honneth theory shows that "struggle for recognition" has been the main motivation for the formation and continuation of the conflict in Iran-US relations and the determining factor in the confrontational relations between these States. It also argues how these governments recognize each other, focusing on binary representations of "self and the other" and given the identity narratives of each state. For this purpose, the special context of the Iran-US conflict on the nuclear issue has been applied.

* Corresponding Author:
Mahboob Shahbazi, PhD
E-mail: mahboobshahbazi@gmail.com

تلاش برای شناسایی؛ تفسیری بازنمایانه از روابط ایران و آمریکا

* محبوب شهبازی^۱، سیدجلال دهقانی فیروزآبادی^۲

۱. کاندیدای دکترای روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/065203DAF534226F/8%

چکیده

معمولاً رابطه دولت‌ها بر پایه رفتارهای مبتنی بر بیشینه‌سازی قدرت و منفعت تبیین می‌شود. این مقاله، الگوی متفاوتی را برای تبیین روابط دولت‌های ایران و آمریکا معرفی کرده است که بر «تلاش برای شناسایی» متمرکز است. دولت‌ها می‌خواهند هویتشان به‌عنوان یک واحد حاکمیتی مستقل (هویت‌طلبی)، احترامشان به‌عنوان یک عضو برابر در جامعه بین‌الملل (برابری‌طلبی)، و عزتشان به‌عنوان عضوی با ویژگی‌های خاص (عزت‌طلبی)، در عرصه بین‌الملل به‌رسمیت شناخته شود و برای کسب شناسایی موردنظرشان مبارزه و تلاش می‌کنند. دولت‌ها، نه تنها برای کسب منافع گوناگون، بلکه برای دفاع از کیستی خود، دست به اقدام می‌زنند؛ منافع دولت‌ها، تنها مادی و فردی نیست و آن‌ها با خودتوصیفی، خواهان تأیید روایت تاریخی خود توسط دیگران و پذیرفته شدن در جامعه بین‌الملل نیز هستند. این مقاله با استفاده از روش کیفی تحلیل گفتمان، تلاش می‌کند نشان دهد، «مبارزه برای شناسایی»، انگیزه اصلی شکل‌گیری و تداوم منازعه در روابط ایران و آمریکا و عامل تعیین‌کننده‌ای در روابط تقابلی این دو دولت بوده است و می‌کوشد با تمرکز بر بازنمایی‌ها از خود و دیگری، با توجه به روایت‌های هویتی هر دولت، توضیح دهد که این دولت‌ها چگونه خود و دیگری را شناسایی می‌کنند. در این راستا از بستر خاص مناقشه ایران-آمریکا در پرونده هسته‌ای استفاده شده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۷/۳

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

تلاش برای شناسایی،
بازنمایی، روایت
هویتی، دوگانه‌انگاری

* نویسنده مسئول:

محبوب شهبازی

پست الکترونیک: mahboobshahbazi@gmail.com

مقدمه

برپایه نقشی که هویت در روابط ایران و آمریکا ایفا می‌کند، می‌توان گفت که موارد تعارض و مناقشه در روابط دو کشور (حقوق بشر، مسائل منطقه‌ای، بحث تروریسم، مسائل هسته‌ای و موشکی) از بنیان محکم هویتی و انگاره‌های بنیادینی متفاوت دو طرف سیراب می‌شوند. منازعه در روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب و تداوم آن حتی پس از برجام، در نتیجه شکاف عمیق هویتی بین دو طرف رخ داده است؛ عاملی که خود، موجب شده است که موارد دیگر حل اختلاف، رنگ‌وبوی هویتی به خود بگیرند.

این پژوهش تلاش کرده است، منطق و انگیزه رفتار تقابلی ایران و آمریکا را با استفاده از سازوکار تحلیلی شناسایی، بررسی، و در این راستا، رفتار دولت‌های ایران و آمریکا را در قبال یکدیگر و در نتیجه «نیازهای متقابل شناسایی» تحلیل کند. کاربرد مفهوم تحلیلی «شناسایی» می‌تواند به فهم عوامل و عناصر هویت‌محور و هنجارمحور در منازعه پایدار این دولت‌ها کمک کند؛ عواملی که به‌طور معمول، رویکردهای خردگرا از آن‌ها غافل مانده‌اند. نویسندگان این مقاله بر این نظرند که تنها توجه به امنیت و عوامل اقتصادی برای معنابخشی به این روابط تقابلی نسبتاً پایدار، کافی و رسا نیست؛ بنابراین، برداشت‌ها از روابط ایران و آمریکا را که تنها مبتنی بر دغدغه‌های امنیتی و منفعت‌طلبانه بوده است، به‌چالش می‌کشد و در جست‌وجوی درک و فهم روابط تقابلی ایران و آمریکا از طریق بررسی انگیزه‌های پنهان این سیاست‌ها است. آنچه ما را به مفهوم انگیزه‌های شناسایی بیشتر علاقه‌مند می‌کند، از مطالبات و ادعاهای اخلاقی ایران و آمریکا درباره هویت مستقل، برابری، احترام متقابل، و تلاش برای کسب عزت نفس متناسب با موقعیت آن‌ها در نظام جامعه بین‌الملل سرچشمه می‌گیرد.

تلقی رابطه منازعه‌آمیز بین ایران و آمریکا به‌عنوان یک متن، نیازمند این است که شیوه‌های نگارش، نمایش، و بازنمایی آن، یعنی متون گفتمانی شکل‌دهنده به تفسیرهای پدیدآورندگان آن را بشناسیم؛ افزون‌براین، مهم‌ترین کارکرد دیسپلین روابط بین‌الملل، تفسیر و فهم‌پذیر کردن رفتار بازیگران و واقعیت‌های اجتماعی بین‌المللی است؛ هدف ما در این مقاله نیز فهم آن‌دسته از معانی‌ای است که دولت‌های ایران و آمریکا به کنش و رفتار خود در قبال هم نسبت می‌دهند. درک و فهم این روابط تقابلی، نیازمند شناخت چگونگی تکوین و برساخته شدن هویت آن‌ها

است. این نوشتار، انگیزه اصلی رفتار تقابلی ایران و آمریکا را تلاش آن‌ها برای شناسایی هویت، جایگاه، و کرامتشان در عرصه‌های بین‌الملل می‌داند؛ بنابراین، آنچه از تداوم تنش‌ها در روابط دولت‌های ایران و آمریکا جلوگیری می‌کند، فهم درست و متقابل از خود و دیگری، جایگاه یکدیگر، و احترام به خود و به دیگری است. براین اساس، ساختار روابط تقابلی این دولت‌ها به وسیله فرایند شناسایی متقابل و افزایش احترام به تفاوت‌های فرهنگی، تغییرپذیر است.

روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، از برداشت‌های اشتباه و شیوه‌های متفاوت بازنمایی و پردازش اطلاعات تأثیر پذیرفته است. این مقاله در پی آن است که تأثیر تکوینی شناسایی را به‌عنوان «ساختاری بنیادینی و بازنیایانه»، بر رفتار ایران و آمریکا بررسی کند و بر این نظر است که آزمون کاربردی نقش «بازنمایی و شناسایی» در رفتار سیاست‌گذاری خارجی این دولت‌ها می‌تواند به تبیین چگونگی تقابلی شدن روابط آن‌ها کمک کند؛ زیرا مدعی است، بررسی این بازنمایی‌ها، برای فهم ماهیت دشمنی‌های مهارنشده و لجام‌گسیخته بین این دولت‌ها، اهمیت فراوانی دارد. ادعای اصلی مقاله این است که «مبارزه برای شناسایی» می‌تواند به اندازه دغدغه‌های امنیتی و مادی (برپایه قدرت و ثروت) دلیل شکل‌گیری و بازتولید روابط تقابلی بین دولت‌های ایران و آمریکا باشد و فرض می‌کند که روابط بین‌الملل، متأثر از نوع شناسایی‌ای است که بازیگران در محیط بین‌دینی جامعه بین‌الملل کسب می‌کنند و به این ترتیب، ریشه تضاد بین دولت‌ها و به‌ویژه منازعه ایران و آمریکا، در عدم شناسایی یا سوءشناسایی است. براین اساس، به نظر می‌رسد، عملکرد و رفتارهای آمریکا و ایران در برابر یکدیگر، در چارچوب مفهوم تحلیلی «مبارزه برای شناسایی» - که متأثر از سازوکارهای پویای بازنمایی است - با تمرکز بر قرائت اکسل هونت از نظریه شناسایی، بهتر تعریف و توصیف شود؛ بنابراین، با تمرکز بر بازنمایی‌هایی از «خود و دیگری» - با توجه به روایت‌های هویتی هر دو دولت - سعی خواهیم کرد که چگونگی شناسایی هریک از دو دولت، از خود و دیگری را توضیح دهیم.

این مقاله در پی این است که تأثیر تکوینی تلاش برای شناسایی را بر روابط تقابلی ایران و آمریکا، با استفاده از شکل ساده‌شده و محدودی از رویکرد تحلیل گفتمان، بررسی کند. این تأثیر در چارچوب دال‌های اصلی هویت‌طلبی، برابری‌طلبی، و عزت‌طلبی نشان داده می‌شود. هدف ما در اینجا، احراز رابطه علی نیست، بلکه فهم این موضوع است که چگونه این رابطه تقابلی امکان‌پذیر شده و به‌گونه‌ای است که هست و نه به‌شکل دیگر. گفتمان‌ها به‌عنوان نظام‌های

معنایی، به فهم بازیگران از نقش خود در عرصه بین‌الملل شکل می‌دهند و بر تصمیم‌ها و عملکرد سیاسی آن‌ها تأثیر می‌گذارند. گفتمان‌ها هستند که خود و دیگری را از طریق زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت برمی‌سازند و در نتیجه، دوست و دشمن، خودی و دیگری، را شکل می‌دهند؛ از این رو، می‌توان از تحلیل گفتمان به‌خوبی برای تحلیل روابط تقابلی ایران و آمریکا استفاده کرد. موضوع مهم و مورد تأکید در این مقاله، چگونگی ساخت خود و دیگری است.

نخستین گام در روش تحلیل گفتمان، تشخیص گفتمان، از طریق واکاوی متون مرتبط است. در مورد گفتمان تقابلی ایران و آمریکا می‌توان مجموعه سخنان رهبران و اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها را به‌عنوان متون اصلی بررسی کرد. در مرحله بعدی لازم است، دال‌ها و مفهومی‌های اصلی استخراج شوند که این مقاله در این راستا از نظریه مبارزه برای شناسایی (با تأکید بر رویکرد اکسل هونت) بهره‌برده و بر سه مؤلفه کانونی شناسایی، یعنی هویت‌طلبی، برابری‌طلبی، و عزت‌طلبی متمرکز شده است. در تحلیل گفتمان، از روش‌های متفاوتی برای یافتن رابطه میان مفاهیم و معنادار شدن متون استفاده می‌شود که از جمله می‌توان به تحلیل اسنادی به‌معنای یافتن رابطه میان مفاهیم در چارچوب اسنادها (به‌ویژه صفت‌ها و ویژگی‌ها) به اشخاص، نهادها، و... که هویت آن‌ها و خود و دیگری را در چارچوب گفتمان مشخص می‌کنند اشاره کرد (میلیکن، ۱۳۸۵). با تکیه بر این روش‌ها سعی خواهیم کرد، چگونگی برساخته شدن خود و دیگری ایران و آمریکا را بررسی و تحلیل کنیم.

در این راستا، پرسش اصلی پژوهش این است که «انگیزه اصلی و عامل تعیین‌کننده شکل‌گیری و تداوم روابط تقابلی ایران و آمریکا چیست؟» همچنین، مقاله تلاش می‌کند به پرسش‌های فرعی زیر نیز پاسخی درخور ارائه دهد: «چگونه بازنمایی و بازشناسی متقابل ایران و آمریکا در رفتار و روابط آن‌ها تأثیر می‌گذارد؟» «چگونه ایران و آمریکا، یکدیگر را از طریق شکل‌های غالب و منحصر به فرد بازنمایی‌ها، شناسایی می‌کنند؟» «بر این اساس، فرضیه اصلی این است که: «تلاش برای شناسایی» انگیزه اصلی شکل‌گیری و تداوم منازعه در روابط ایران و آمریکا و عامل تعیین‌کننده روابط تقابلی آن‌ها بوده است». همچنین، فرضیه فرعی این‌گونه مطرح می‌شود که: «بازنمایی و بازشناسی بر روابط ایران و آمریکا تأثیر خصوصیتی و تکوینی دارد و رفتار آن‌ها را برمی‌سازد».

به‌طور کلی، بازنمایی آمریکا از خود، این کشور را به‌نوعی، رهبر دنیا و نیروی خیر به‌شمار می‌آورد؛ دولتی با رسالت جهانی که هویتی استثنائی برای حفظ امنیت بین‌الملل برای خود

قائل است؛ درحالی‌که ایران را در قالب نیرویی خطرناک، غیرمنطقی، و تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌الملل بازنمایی می‌کند. در نقطهٔ مقابل، بازنمایی ایران از خود، بر دولتی مقاوم، روبه‌رشد، و اسلامی (شیعی) متمرکز است؛ ایران خود را صدایی علیه سلطهٔ غرب و به‌نوعی، قهرمان جهان سوم می‌داند، درحالی‌که آمریکا را «شیطان بزرگ» و نمادی از «استکبار و سلطه‌گری» معرفی می‌کند. این‌گونه بازنمایی‌ها، موجب عدم شناسایی یا سوءشناسایی می‌شود و گزینه‌های در دسترس سیاست خارجی را برای هر دو دولت، به شدت محدود می‌کند. برای این منظور، از بستر خاص مناقشهٔ ایران-آمریکا در پرونده هسته‌ای ایران استفاده شده است.

۱. پیشینه پژوهش

کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگونی دربارهٔ رویکرد مقاله حاضر منتشر شده است که در آن‌ها نهادها و رویه‌های کلیدی روابط بین‌الملل با توجه به سازوکارهای گوناگون شناسایی، تبیین شده است. در طول سه دهه‌ای که از ورود نظریهٔ شناسایی به عرصهٔ سیاست بین‌الملل می‌گذرد، بیشتر اندیشمندان این حوزه، بر تعاملات بین دولت‌ها در این چارچوب مفهومی تأکید داشته‌اند؛ که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فابری^۱ (۲۰۱۳) نکته‌هایی را دربارهٔ چگونگی پذیرش دولت‌های جدید در جامعهٔ بین‌الملل از طریق شناسایی آن‌ها توسط دولت‌های دیگر، مطرح کرده است. رئوس-اسمیت^۲ (۲۰۱۰) استدلال کرده است که مبارزه برای شناسایی حقوق فردی، نقش مهمی در توسعه و گسترش نظام بین‌الملل داشته است. لیبو و لیندمان^۳ (۲۰۱۰) توضیح داده‌اند که مبارزه برای شناسایی، دلیل اصلی منازعهٔ بین‌المللی بوده است. اکسل هونث و ولف^۴ (۲۰۱۱) از منظری دیگر، استدلال کرده‌اند که شناسایی متقابل بین دولت‌ها ضروری است تا روابط بین‌الملل در مسیری صلح‌آمیزتر قرار گیرد.

رینگمار^۵ با توسل به مفهوم تحلیلی شناسایی، ورود سوئد به جنگ‌های سی‌ساله را تحلیل کرده است. وی بر این نظر است که سوئد، در پی این هدف بوده است که رقابیش، آن را

1. Fabry
2. Reus-Smit
3. Lebow and Lindemann
4. Honneth and Wolf
5. Ringmar

به‌عنوان دولتی برخوردار از حاکمیت برابر بشناسند (رینگمار، ۱۹۹۶: ۱). رینگمار همچنین، جنگ سرد را از منظر شناسایی، تبیین کرده و چنین نتیجه گرفته است که دولت‌ها، افزون‌بر پیگیری منافع مادی خود، در پی تثبیت هویت‌هایی برای خود هستند (رینگمار، ۲۰۰۲). وی در پژوهش دیگری، ضمن تشریح رژیم‌های چهارگانه شناسایی، جایگاه چین را در این رژیم‌ها بررسی و تحلیل کرده است (رینگمار، ۲۰۱۵). همچنین، رینگمار از این چارچوب برای تحلیل واکنش آلمان به شکست در جنگ جهانی اول و اینکه چگونه تمایلات به‌وجودآمده برای بازیابی عزت نفس دولت آلمان — که در پیمان ورسای نادیده گرفته شده بود — به قدرت‌گیری هیتلر انجامید، استفاده کرده است (رینگمار، ۲۰۲۱).

هونت^۱ در پژوهش‌های خود تأکید می‌کند که مسیر متمدن‌سازی روابط بین‌الملل، در تلاش برای انتقال عزت و احترام به هویت‌های جمعی و دولت‌های دیگر نهفته است (هونت، ۲۰۱۱). از چشم‌اندازی دیگر، راین هارد ولف^۲، بر این نظر است که احترام متقابل، نیازمند تبادل آزاد دیدگاه‌ها است و اگر احترام و عزت متقابل برقرار شود، نظام بین‌الملل می‌تواند به یک نظم جهانی صلح‌آمیزتر برسد (ولف، ۲۰۱۱).

موری^۳ نیز پس از تحلیل جاه‌طلبی‌های دریایی آلمان، پیش از جنگ جهانی اول تأکید کرده است که هدف برنامه دریایی آلمان، شناسایی هویت این کشور به‌مثابه یک قدرت جهانی بوده است (موری، ۲۰۱۰). جمعی از نویسندگان در کتاب «شناسایی در روابط بین‌الملل»، ویرایش کریستوفر داس^۴ و دیگران، تلاش کرده‌اند، مبارزه برای شناسایی را بین کنشگران غیردولتی در جهان سیاست بررسی کنند (کریستوفر داس و دیگران، ۲۰۱۵).

در بررسی پیشینه موضوع مشخص شد که بیشتر مقاله‌ها و کتاب‌های نوشته‌شده درباره موضوع این پژوهش، در پی تعمیق و گسترش مفهوم شناسایی بوده‌اند و کمتر آن را به‌گونه‌ای کاربردی بررسی کرده‌اند. از جمله نوشته‌های معاصر که کمتر انتزاعی و نظری بوده است، آثار لیزا استرومبوم^۵، استاد دانشگاه لوند سوئد، است. وی در کتاب «هویت اسرائیل، شناسایی

-
1. Honneth
 2. Wolf
 3. Murray
 4. Christopher Daase
 5. Strömbom

حداکثری، و تحول منازعه» با استفاده از مفهوم شناسایی حداکثری، موضوع منازعه فلسطین و اسرائیل را با تمرکز بر مفهوم تحول منازعه بررسی کرده است (استرومبوم، ۲۰۱۴).

لیندمن^۱ نیز در کتاب «دلایل جنگ‌ها؛ مبارزه برای شناسایی»، پس از طرح بحث‌های نظری مربوط به شناسایی و اینکه عدم شناسایی، علت اصلی درگیری‌ها است، رخدادهایی مانند جنگ عراق، جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷، بحران موشکی کوبا، و بحران در روابط آمریکا و لیبی از سال ۲۰۰۳-۲۰۰۴ را بررسی کرده است. لیندمن در این تحلیل‌ها، عدم شناسایی سیاسی و خدشه‌دار شدن وجهه دولت‌ها و نهادهای سیاسی آنان را به‌عنوان دلایل آغاز درگیری‌ها برمی‌شمارد (لیندمن، ۲۰۱۰). ریچارد لبونیز در کتاب «چرا ملت‌ها می‌جنگند»، عدم شناسایی را به‌عنوان دلیل اصلی جنگ‌های بین دولت‌ها، مطرح کرده است (لبو، ۲۰۱۰).

گوئرزیک و هافمن^۲ در کتاب «مجموعه مقالات شناسایی در روابط بین‌الملل»، پس از مطالعه روابط اسرائیل و فلسطین، این موضوع را بررسی کرده است که چگونه مبارزه برای شناسایی، سبب بازتولید منازعه می‌شود (گوئرزیک و هافمن، ۲۰۱۵). کارل گوستافسون^۳ نیز در مقاله‌ای با عنوان «بازشناسی شناسایی حداکثری و حداقلی: فهم رابطه چین-ژاپن» موضوع شناسایی در روابط چین و ژاپن را بررسی کرده است (گوستافسون، ۲۰۱۶).

بحث شناسایی در روابط بین‌الملل، یکی از پدیده‌ترین، پیچیده‌ترین و درعین حال، نادیده‌انگاشته‌شده‌ترین بحث‌ها است و در ایران نیز تقریباً موضوعی رهاشده و جعبه سیاهی، بازنشده به‌شمار می‌آید که در ادامه به برخی از پژوهش‌های اندک انجام‌شده در این باره اشاره شده است.

قوام و روان‌بد، در مقاله‌ای با عنوان «مبارزه برای شناسایی: عنصر مفقوده در تحلیل روابط بین‌الملل»، ابتدا چیستی مفهوم شناسایی را بررسی، و سپس، مبارزه برای شناسایی در روابط بین‌الملل و شرایط یا بافتی که مبارزه برای شناسایی در آن رخ می‌دهد (یعنی فرهنگ‌های آنا‌رشی) را تحلیل کرده‌اند. این نویسندگان، با به‌کارگیری نظریه هویت اجتماعی برای تبیین چگونگی وقوع مبارزه برای شناسایی، تلاش کرده‌اند درک بهتری از رفتار قدرت‌های متوسط ارائه کنند.

1. Lindemann
2. Goerzig, C. and Hofmann
3. Gustafsson

حاجی یوسفی و ذاکری در مقاله‌ای با عنوان «شناسایی حداکثری و منازعات بازفرجام خاورمیانه»، تلاش فراوانی برای کاربردی کردن مفهوم شناسایی حداکثری در منازعات بازفرجام خاورمیانه انجام داده‌اند. موضوع اصلی این مقاله این است که بررسی چرایی رخداد چنین منازعات بازفرجامی با رویکردهای غالباً اثبات‌گرایانه‌ای مانند رویکرد نظری واقع‌گرایانه، امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین، آنان به منظور پر کردن این خلأ، با استفاده از مفهوم شناسایی، الگوی چهاروجهی شناسایی حداکثری را به‌مثابه ابزار نوینی برای تحلیل چرایی وجود منازعات بازفرجام خاورمیانه ارائه کرده‌اند.

افضلی و موسوی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل سازه‌نگارانه مبانی هویتی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران» با تأکید بر نقش ابعاد هویتی و برساخت‌ها در سیاست خارجی، نگاه هویت‌بنیان آمریکا به مسائل بین‌المللی و ریشه‌های سازه‌نگارانه مبانی سیاست خارجی این کشور در قبال موضوع هسته‌ای ایران را بررسی کرده‌اند. از منظر ایالات متحده، ایران پس از انقلاب، در تقابل با ارزش‌های غربی و نقطه مقابل لیبرال‌دموکراسی تعریف شده است که دارای ویژگی‌هایی همچون تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، نقض حقوق بشر، حمایت از تروریسم، و تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است. این برداشت از ایران، از آن بازیگری چالشگر و ماجراجو در عرصه بین‌الملل می‌سازد که امنیت ملی آمریکا و صلح و ثبات بین‌المللی را به‌مخاطره می‌اندازد و تهدیدی برای آن به‌شمار می‌آید. این نگاه و رویکرد برساخته از ایران، گویای تأثیر انگاره‌های شناختی و برداشت‌های متعدد از هویت خود است که مبنای ورود به پرونده هسته‌ای می‌شود.

رستمی و غلامی حسن‌آبادی در مقاله‌ای با عنوان «علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای»، ابعاد گوناگون این مسئله را واکاوی کرده‌اند. روابط ایران و آمریکا در چند دهه اخیر، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، همراه با بی‌اعتمادی، بدبینی، و نگاه به‌شدت خصومت‌آمیز به یکدیگر معرفی شده است. نویسندگان تأکید کرده‌اند که ساختارهای هنجاری و معنایی هویت‌بخش ایران و آمریکا در عرصه بین‌المللی، همدیگر را به‌مثابه یک «دگر» و «غیر» تعریف کرده است. در این میان، در چارچوب بن‌نگره‌های هویتی دو طرف، اقداماتی که در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی توسط هریک از دو بازیگر انجام می‌شود، اقدامی علیه «خود» به‌شمار می‌آیند. کارهایی که به‌گمان یک بازیگر، کنشی مناسب و در راستای منافع ملی

و خدمت به مؤلفه‌های هویت‌ساز به‌شمار می‌آیند، در چشم دیگری یک تهدید دیده می‌شود. روابط ایران و آمریکا، پس از انقلاب، از این قاعده فراتر نرفته است.

مصباحی نیز در مقاله‌ای با عنوان «اعتماد و روابط ایران و آمریکا: نظریات معمای زندانیان و بازی اعتماد» تلاش کرده است اعتماد و تأثیرات آن بر روابط بین‌الملل به‌طور کلی، و به‌طور خاص، تأثیرات آن در شکل دادن به محیط خصومت‌های بلندمدت را تشریح کند. این مقاله، موضوع و نقش اعتماد در شکل‌گیری روابط ایران و آمریکا، تأثیرات آن بر ساختار پیچیده تعاملات بین دو کشور، و به‌ویژه نقش آن در شکل‌دهی و تأثیر بر مذاکرات چندجانبه موضوع هسته‌ای را تحلیل و بررسی کرده است.

قبرلو در مقاله‌ای با عنوان «ریشه‌های بازتولید مخاصمه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای» تصریح کرده است که ایران و ایالات متحده در چهار دهه گذشته، چند بار به تعدیل موضع و همکاری در برخی امور روی آورده‌اند که توافق هسته‌ای اوج آن بود، اما همکاری‌های مقطعی هرگز به عادی‌سازی روابط بین دو کشور نینجامید. در فرایند مسئله فعالیت‌های هسته‌ای ایران، تهران و واشنگتن به‌گونه‌ای کم‌سابقه وارد گفت‌وگو و همکاری شدند و امتیازهایی به یکدیگر دادند که برای بسیاری از ناظران، پرسش برانگیز بود. برخی به این جمع‌بندی رسیدند که زمان عادی‌سازی روابط، فرارسیده است، اما این بار نیز پس از توافق، به تدریج فضای تخصمی بازتولید شد. بررسی این مقاله، این بوده است که «چه عوامل بنیادینی سبب شده‌اند که گشایش‌ها و همکاری‌های مقطعی در روابط ایران و آمریکا به عادی‌سازی روابط بین دو کشور منجر نشوند». در پاسخ، به برخی سیاست‌های ریشه‌دار دو دولت، به‌ویژه خط‌مشی انقلابی و ضدآمریکایی ایران و سیاست‌های ضدایرانی آمریکا اشاره شده است که مانع عادی‌سازی روابط می‌شوند.

دهقانی فیروزآبادی در کتاب «گفتمان‌های هسته‌ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، ضمن ارائه تحلیلی از موضوع هسته‌ای ایران، فرازونشیب‌های آن را در سیاست خارجی ایران بررسی کرده است. وی تلاش کرده است با استفاده از روش تحلیل گفتمان و بررسی نظام‌های معنایی، تفسیرهای متفاوتی از ماهیت و جایگاه موضوع هسته‌ای در سیاست خارجی ایران ارائه کند و امکانی را برای فهم لایه‌های اجتماعی و سیاسی معنادارنده به فعالیت‌های هسته‌ای فراهم آورد.

بررسی پژوهش‌های انجام‌شده گویای این است که بیشتر مقاله‌ها و کتاب‌های

نوشته شده، در پی تعمیق و گسترش مفهوم شناسایی بوده‌اند و کمتر آن را به گونه‌ای کاربردی بررسی کرده‌اند. همچنین، در هیچ‌یک از پژوهش‌های بررسی شده، برای فهم روابط ایران و آمریکا از نظریه شناسایی استفاده نشده است و به نظر می‌رسد، تاکنون هیچ اثری، روابط ایران و آمریکا را در چارچوب نظریه شناسایی بررسی نکرده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

بازنمایی یک دولت به شکلی که تمایل ندارد آن‌گونه بازشناسی شود، یک پاسخ احساسی تولید می‌کند و ضمن محدود کردن سیاست‌گذاری خارجی در چارچوبی مشخص، آن را در مسیر «مبارزه برای شناسایی» قرار می‌دهد. شناسایی، رابطه‌ای بین‌ذهنی و بازنمایانه بین خودانگاره یک بازیگر و انگاره بازتاب‌یافته توسط دیگران است. دولت‌ها با «خودتوصیفی» تلاش می‌کنند، آن‌گونه که تمایل دارند، شناسایی شوند. در واقع، مبارزه برای شناسایی، بیشتر وقت و منابع دولت‌ها را به خود اختصاص می‌دهد و سبب می‌شود که دولت‌ها، کنش‌ها و تعاملات خاصی داشته باشند (رینگمار، ۲۰۱۲). از دیدگاه نظریه شناسایی، مکتب‌های سنتی روابط بین‌الملل، این منطق کنش و واکنش را نادیده گرفته‌اند؛ در نتیجه، به نظر می‌رسد، بسیاری از پدیده‌های بین‌المللی، از جمله ناسازگاری‌های بین دولت‌ها، به درستی تبیین نشده‌اند.

می‌توان گفت، در میان نظریه‌پردازان اصلی نظریه شناسایی، اکسل هونت، گسترده‌ترین پژوهش‌ها را در این باره انجام داده است؛ بنابراین، مقاله پیش‌رو، برای دستیابی به هدف یادشده و به منظور ارائه درکی نظام‌مند از حالت‌های گوناگون شناسایی، به نظریه اکسل هونت درباره «مبارزه برای شناسایی»، نزدیک شده و از آن بهره برده است. کانون اصلی طرح فکری هونت، بازیابی روح هگلی از طریق بازتفسیر نظریه انتقادی است. اندیشه‌های هونت، بر فلسفه سیاسی و اجتماعی تمرکز دارند و به گونه‌ای اختصاصی، روابط بین «قدرت، شناسایی، و کرامت انسانی» را بررسی می‌کنند. او بر اهمیت «به رسمیت شناخته شدن یا شناسایی»، تأکید بسیاری دارد و بر این نظر است که هر یک از نظریه‌های اجتماعی که به مسئله شناسایی توجه نداشته باشد، شایستگی عنوان «نظریه اجتماعی» را ندارد (پتربریج و دانیل، ۲۰۱۳).

هونت بر این نظر است که روابط اجتماعی، برخاسته و متأثر از نوع «شناسایی‌ای» است که فاعل شناسایی در محیط بین‌ذهنی اجتماعی، کسب می‌کند و به این ترتیب، ریشه تضادهای

اجتماعی نیز در «عدم شناسایی» یا «سوءشناسایی» است. «مبارزه برای شناسایی، دستور زبان اخلاقی تضادهای اجتماعی»، از نوشته‌های اصلی هونث است (هونث، ۱۹۹۵) که در آن، برداشت خود از مفهوم «شناسایی» را از فلسفه دوران جوانی هگل وام می‌گیرد، و آن را با روان‌شناسی اجتماعی جرج هربرت مید، اخلاق ارتباطی هابرماس، و نظریه «ارتباط اشیاء» دونالد وینیکات^۱، درهم می‌آمیزد. این ترکیب، بنیان نظریه اجتماعی انتقادی او را تشکیل می‌دهد. وی در ادامه، از سه مرحله «شناسایی» سخن می‌گوید که بازنمایی سه شکل دریافت فرد از خودش است؛ مرحله نخست، مرحله «اعتمادبه‌نفس» است. این مرحله، از نخستین روزهای تولد یک انسان، در قالب عشق، عاطفه، و احساسات انتقال یافته از مادر به نوزاد، آغاز می‌شود. در واقع، این عشق مادر به نوزاد است که اعتماد پایه‌ای را در نوزاد بنیان می‌نهد. او از طریق این عاطفه مادرانه، می‌تواند بدون ترس از طرد یا رها شدن، نیازهای خود را نشان دهد. طفل می‌آموزد که غیبت‌های موقت والد یا سرزنش‌های او، به منزله پایان رابطه عاطفی مادر با او نیست و این، برای او اطمینان و اعتماد می‌آفریند. این اعتماد، بین مادر و کودک و پس از آن، کودک و اعضای خانواده‌اش، برای او «اعتمادبه‌نفس» به ارمغان می‌آورد. این اعتمادبه‌نفس، موجب سلامت روان کودک خواهد شد و در مقابل، اگر رابطه مادر با کودکش، نتواند عشق و عاطفه لازم را برای کودک فراهم کند، وی با مشکلات روحی-روانی پرشماری روبه‌رو خواهد بود. البته، باید توجه داشت که این مرحله آغازین «شناسایی»، تنها به‌گونه‌ای یک‌سویه، موجب اعتمادبه‌نفس کودک نخواهد شد، بلکه در جهت مقابل، منبع معنابخش بسیار مهمی برای مادر نیز به‌شمار می‌آید. مادر، در طول رابطه عاطفی خود با کودک، از خود به‌عنوان زنی که نقش مادر را به‌عهده دارد، آگاهی می‌یابد و زندگی‌اش را بر پایه شناخت به‌دست آمده از این موقعیت، می‌شناسد (اندرسون، ۱۹۹۶: ۳).

هونث، دومین مرحله بنیادین را در فرایند «شناسایی»، «احترام‌به‌نفس» می‌نامد. مهم‌ترین موضوعی که فرد در طول این مرحله، از آن آگاهی می‌یابد، شناسایی خود، به‌عنوان «انسانی برابر با همه انسان‌های دیگر» جامعه است. ماهیت این «شناسایی»، حقوقی است و در رابطه فرد با جامعه نمایان می‌شود. اگر فرد در جامعه‌اش، از حقوق بنیادین خود بهره‌مند باشد و برای او به‌عنوان یک انسان، احترام و ارزش قائل باشند، به شهروندی تبدیل خواهد شد که در برابر

1. Donald Winnicott

جامعه‌اش، مسئولیت‌پذیری اخلاقی پیدا می‌کند. این «شناسایی»، موجب خواهد شد که در مورد آنچه در جامعه رخ می‌دهد، از وضعیت انفعال بیرون بیاید و نقش سیاسی و اجتماعی خود را ایفا کند. احترامی که از سوی جامعه دریافت می‌کند، بخش دیگری از «خود» او را معنادار می‌کند. سوی دیگر بحث در این نوع «شناسایی»، موضوع بسیار مهمی است. اگر جامعه، حقوق سیاسی و مدنی فرد را نادیده بگیرد و نیروهای اجتماعی، او را به حاشیه برانند، احساس خواهد کرد که در جامعه، به‌عنوان یک انسان، احترامی ندارد. وی برای جبران این کاستی، راه‌حل‌های ممکن گوناگونی را در پیش دارد؛ از مبارزه حقوقی و سیاسی برای کسب اعتبار و احترام در جامعه تا دست زدن به بزه‌کاری برای انتقام گرفتن از جامعه‌ای که او را به حاشیه رانده است (اندرسون، ۱۹۹۶).

سومین مرحله، نوعی «شناسایی» ارزشی و غایی است که «عزت نفس» نامیده شده است. اگرچه این مرحله در ادامه مرحله پیشین است، اما با ظرافت، از آن فراتر می‌رود. در این مرحله، فرد، نه به دلیل اینکه انسانی همچون همه انسان‌های دیگر است، بلکه به سبب اینکه انسانی خاص، با هویت، فرهنگ، ویژگی‌ها، و تفاوت‌های ویژه خود است، شناسایی می‌شود. اما توجه به این نکته، ضروری است که آنچه موجب کرامت نفس می‌شود، باید چیز ارزشمندی باشد؛ به این معنا که اگر کسی چیز ارزشمندی برای ارائه کردن نداشته باشد، فاقد «عزت نفس» خواهد بود. اما آن چیز ارزشمند چیست؟ هونت بر این نظر است که فرد، هنگامی که از احترام جامعه به خود، آگاه می‌شود، دغدغه ایجاد هویت خاصی برای خود را در سر می‌پروراند که منشأ خودباوری و خودشکوفایی او خواهد بود. حال، اگر جامعه به این خودشکوفایی، به دیده تحقیر بنگرد و توانایی‌های فرد در همبستگی اجتماعی را پاس ندارد، او توانایی بازپروری استعدادهای خود در عرصه اجتماعی را از دست می‌دهد و اندک‌اندک از صحنه اجتماع منزوی می‌شود (اندرسون، ۱۹۹۶).

درواقع، تلاش هونت، چالشی برای اثبات جهان‌شمول بودن ارزش‌های بنیادین اخلاقی است. وی با وجود اینکه دغدغه فضای چندفرهنگی موجود در جهان را دارد، نمی‌خواهد به ورطه نسبیت‌گرایی بیفتد؛ به گونه‌ای که هرکس را «همان‌گونه که هست»، می‌ستاید. به بیان روشن‌تر، آنچه او را به این مرحله می‌کشاند، دغدغه دیرین متفکران اجتماعی در مورد معضل «همبستگی» در جامعه مدرن است. سه مرحله‌ای که هونت در آن‌ها «شناسایی» را دسته‌بندی می‌کند، همگی ماهیتی بیناذهنی، بازنمایانه، و گفت‌وگویی، یا بده‌بستان بین فرد و دیگران

دارند. به بیان روشن‌تر، می‌توان آن‌ها را نوعی مبارزه نیز دانست (پیتربریج و دانیل، ۲۰۱۳). از دیدگاه هونت، بازیگرانی که با انکار یا سوءشناسایی هویت، جایگاه، یا فردیتشان روبه‌رو می‌شوند، راه دیگری جز مبارزه برای شناسایی پیش‌روی خود نمی‌بینند. هونت، سه حوزه تعامل را که با سه الگوی شناسایی مرتبط هستند، از یکدیگر بازشناسایی می‌کند که هر یک از این حوزه‌ها برای دگرگونی افراد در ارتباط مثبت با خود و دیگری، ضروری است. وی بر این نظر است که ما به شکل‌های گوناگونی از شناسایی نیازمندیم. ما به احترام در حوزه سیاسی، عزت در حوزه اجتماعی، و توجه در حوزه درون‌خانوادگی نیاز داریم و بدون این حوزه‌های به‌هم‌پیوسته شناسایی، نمی‌توانیم به خودآگاهی همه‌جانبه برسیم. به نظر هونت، خسارت ناشی از انکار شناسایی یا سوءشناسایی، از بی‌عدالتی اجتماعی بیشتر است (هونت، ۱۹۹۶: ۱۶۰).

باید دقت داشته باشیم که شکل‌های سه‌گانه یادشده (اعتمادبه‌نفس، احترامبه‌نفس، و عزت نفس) تنها به‌گونه‌ای بیناذهنی و بازنمایانه به‌دست می‌آیند و تداوم می‌یابند؛ بنابراین، بر پایه نظریه هونت، تحقق خودآگاهی، به برقراری و استقرار روابط شناسایی متقابل بستگی دارد. هونت استدلال می‌کند که این سه گونه شناسایی، پیش‌شرط‌های اجتماعی لازم برای شکل‌گیری هویت فردی را فراهم می‌کنند. به نظر هونت، بدون شناسایی اجتماعی، ایجاد انسجام فردی برای بازیگران، اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود (هونت، ۱۹۹۶: ۱۶۵).

به نظر هونت، این سه شکل روابط شناسایی، پیش‌شرط‌های اجتماعی هویت‌سازی هستند. به نظر جوئل اندرسون، درک، تفسیر، و فهم نیازها و خواسته‌های یک بازیگر به‌مثابه یک فرد خودمختار و به‌طور خلاصه، بسیاری از هویت‌سازی‌ها، به‌گونه‌ای حیاتی، به اعتمادبه‌نفس، احترامبه‌نفس، و عزت نفس بستگی دارد (اندرسون، ۱۹۹۶).

۳. روش پژوهش

این نوشتار، به منظور ارائه فهمی بهتر و عمیق‌تر از چگونگی بروز و ظهور بازنمایی و بازشناسی در روابط ایران و آمریکا و مطالعه تأثیر سوء شناسایی بر برانگیخته شدن مطالبات هویتی دو کشور، روابط آن‌ها را تحلیل و واکاوی کرده است؛ بنابراین، پس از ارائه چارچوبی برای هویت دولت‌های ایران و آمریکا با استفاده از ادبیات شناسایی و منطق دوگانه‌انگاری، گفتمان حاکم بر مجموعه‌ای از اسناد و بیانیه‌های سیاسی ایران و آمریکا، سخنرانی‌های عمومی، و مصاحبه‌های

انجام شده توسط رهبران ایران و آمریکا، تحلیل شده است. استفاده از الگوهای بازنمایانه کشف شده در متن‌های انتخابی، امکان تشخیص بازنمایی‌های خاص و برجسته را فراهم می‌کند.

از این متون، برای نشان دادن نوعی الگوی بازنمایانه از گفتمان عمومی استفاده شده است. این نکته‌ها که در نوشتار حاضر نیز به کار رفته‌اند، در سطح کلان، ارائه‌دهنده یک خط‌مشی بازنمایانه هستند. داده‌های این پژوهش به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند و تحلیل آن‌ها بر پایه راهبرد تحلیلی-توصیفی انجام شده است.

در ادامه تلاش کرده‌ایم شکل‌گیری تقابل‌گرایی و بازتولید آن در روابط ایران و آمریکا و اصول برآمده از آن را تبیین و بررسی کنیم؛ بنابراین، معانی سخنان رهبران دولت‌ها درباره مسئله هسته‌ای و نظام معنایی حاکم بر روابط دو کشور، به روش گفتمان‌کاوی، تحلیل و بررسی شده است؛ به بیان روشن‌تر، اظهارنظرهای عمومی و رسمی رهبران دو کشور ایران و آمریکا، به‌عنوان باورها و شواهدی مبنی بر اهمیت انگیزه «مبارزه برای شناسایی» - در مقایسه با محرک‌های سیاست خارجی دیگری مانند سلطه‌طلبی و منفعت‌طلبی - تحلیل و بررسی شده‌اند.

رابطه تقابلی ایران و آمریکا در چهار دهه گذشته، یکی از پایدارترین مناقشات در عرصه بین‌المللی بوده است. برداشت‌ها و تفسیرهای متفاوتی از معنا و ماهیت این رابطه ارائه شده است که برای فهم آن‌ها باید به زمینه‌های گفتمانی و نظام‌های معنایی حاکم بر این رابطه تقابلی توجه کنیم. نگرش گفتمانی این مقاله، مبتنی بر پردازش «خود و دیگری» و هویت‌سازی تقابلی بین ایران و آمریکا است. در پژوهش حاضر، هویت، وجه گفتمانی دارد؛ در واقع، سخن از هویت نیست، بلکه بحث بر سر هویت‌یابی یا هویت‌پنداری است که وجهی سراسر گفتمانی دارد. افزون‌براین، رهیافت انتقادی مقاله نیز ناظر بر این است که آمریکا را دشمن ابدی ایران به‌شمار نمی‌آورد. ایران و آمریکا، جوامعی «در حال شدن» هستند؛ به این معنا که همیشه در حال تغییر و افزایش ظرفیت خود هستند؛ بنابراین، به جای تمرکز بر تقابل، می‌توانند بر سیاست‌های سودمندتری مانند سیاست شناسایی تمرکز کنند؛ کما اینکه برداشت عمومی این است که برجام، تجربه‌ای موفقیت‌آمیز بود. به هر حال، این پژوهش برای بررسی نقش شناسایی در عرصه سیاست بین‌الملل، آگاهانه برخی ظرایف روشی را نادیده می‌گیرد و باور دارد که این چشم‌پوشی از برخی ظرافت‌های روشی با این احتمال که ممکن است راه جدیدی در تحلیل‌های سیاست بین‌الملل گشوده شود، ارزشمند است.

۴. شناسایی و قدرت منطق دوگانه‌انگاری^۱

بازیگران از طریق بازنمایی‌ها برای دیگری شناسایی می‌شوند. فهم روش‌شناسانه ارتباط بین این دو، امکان درک عمیق‌تر چگونگی تأثیرگذاری بازنمایی و شناسایی بر سیاست خارجی دولت‌ها را فراهم می‌کند. چگونگی بازنمایی یک دولت، یا تمایلات او برای بازنمایی که به شناسایی می‌انجامد بر اعمال و رفتارش تأثیر می‌گذارد. منافع، از پیش تعیین نمی‌شوند، بلکه پس از اینکه هویت فرد شکل گرفت، متناسب با آن دنبال می‌شوند (رینگمار، ۱۹۹۶: ۸۳). به هر روی، مشکلات، زمانی حادث می‌شوند که بازیگر آن‌گونه که مایل است و خود را شایسته آن می‌داند، شناسایی نمی‌شود. سوءشناسایی، نیروی بسیار قدرتمندی است که می‌تواند موجب حس بی‌احترامی شود و به «مبارزه برای شناسایی» در سیاست خارجی دولت‌ها دامن بزند (هونت، ۱۹۹۵: ۲۵-۲۱).

بازنمایی‌ها در سیاست‌گذاری خارجی، اهمیت ویژه‌ای دارند. اینکه هر بازیگری چگونه بازنمایی می‌شود یا تمایل دارد که بازنمایی شود، به‌گونه‌ای مستقیم بر اعمال و رفتار آن بازیگر تأثیر می‌گذارد. خواست یک دولت برای اشاعه و ارائه تصویر خاصی از «خود»، همواره با نوعی احساس بی‌احترامی همراه است که می‌تواند حاصل سوءشناسایی باشد (ولف، ۲۰۱۱: ۱۲).

تلاش برای شناسایی یک دولت از طریق بازنمایی، می‌تواند نتیجه باور پیشینی دیگران یا تفسیر اشتباهی از واقعیت (آنچه بازنمایی می‌شود) باشد. شناسایی یک دولت به‌گونه‌ای که خودش تمایل ندارد را سوءشناسایی^۲ می‌گویند. سوءشناسایی، نیرویی بسیار قوی است و می‌تواند به تهدیدی برای هویت تبدیل شود (ریکوئر^۳، ۲۰۰۵: ۳۶). سوءشناسایی زمانی رخ می‌دهد که دولتی احساس کند، با او به‌گونه‌ای رفتار می‌شود که گویی در مورد هویتش، برداشت اشتباه شده است. در این صورت، دیگران با او براساس شأن و موقعیتش رفتار نمی‌کنند (لیندمن، ۲۰۱۰: ۷). این تجربه دردناک، به دلیل انتقال مفهومی غیرمحترمانه می‌تواند سبب به خطر افتادن روابط آن دولت با دیگران شود: «شما با ما برابر و هم‌رتبه نیستید. ما هویت و جایگاه شما را کنترل و سطح روابطتان با خودمان را تعیین می‌کنیم» (ولف، ۲۰۱۱: ۱۰۶). اما شناسایی و به رسمیت شناخته شدن، از برسازی و شکل‌گیری یک دولت حکایت می‌کند؛

1. The logic of binaries
2. Misrecognition
3. Ricoeur

به این معنا که به عنوان عضو محترم و شایسته جامعه بین الملل، دارای جایگاهی مهم و برابر با دولت های دیگر است (ان ای ال^۱، ۲۰۱۰: ۳).

بی تردید، هر هویت و گفتمانی در حضور تعارض-تخالف آمیز «غیر» شکل می گیرد. غیریت به رابطه یک پدیده یا چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقش بنیادینی در هویت بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می کند. دیگری، از یک سو، مانع شکل گیری کامل یا تثبیت گفتمان می شود و آن را در معرض فروپاشی قرار می دهد و از سوی دیگر، نقش بنیادینی در شکل گیری آن ایفا می کند؛ بنابراین، غیریت و ضدیت، عملکردی دوسویه دارد؛ از یک سو، مانع عینیت و تثبیت هویت می شود و از سوی دیگر، سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است. بر این اساس، ظهور، تکامل، و گسترش گفتمان ها در سایه سنگین «غیر (دیگری)» یا «خصم (دشمن)» رخ می دهد. به ظاهر در اینجا تقارنی وجود دارد که در واقع، نوعی تضاد است؛ یعنی اگر «دگری» نباشد «خود» هم وجود نخواهد داشت و در مقابل، «دگر» هم وجود نخواهد داشت، مگر اینکه عرصه ای برای «خود» وجود داشته باشد. «دگر» به «خود» معنا می بخشد. به بیان روشن تر، غیبت «دگر»، انکار حضور «خود» است. اگر بین «دیگری» و «خودی» تضاد نباشد، هیچ یک از آن ها امکان «وجود» نخواهند داشت (تاجیک، ۱۳۸۶: ۵).

از این رو، در پس صورت ظاهری مخالفت و کشمکش، توافقی پنهانی میان مخالف و موافق وجود دارد. این دو گروه، با تمام اختلاف هایی که باهم دارند، خواهان برقراری ارتباط نیز هستند. از دیدگاه هگلی-چسترتونی، می توان گفت، غیریتی به نام آمریکا در همان حال که در یک رابطه نقیض، شکل دهنده هویت نظم و نظام مستقر در ایران امروز است، هویت آن را اسیر گرداب های سهمگین منطق «چرخش تناقض آمیز و خود نفی کننده» یا فرایند دیالکتیکی می کند؛ یعنی به گونه ای تناقض گون، در هر گامی که در مسیر ضدیت با آمریکا به هویت «خود» نزدیک می شود، گامی نیز از «خود» دورتر می شود (تاجیک، ۱۳۸۶: ۷).

تقابل و رویارویی آمریکا و ایران در کلیت خود، یک کارکرد پنهان برای هر دو طرف دارد. از یک سو، این تقابل ایران با آمریکا، تقویت هژمونی و افزایش قدرت آمریکا را در پی دارد. حاکمان آمریکا در پی این هستند که آمریکای قدرتمندی را به جهانیان نشان دهند؛ پس بهتر است که ایران را که مدعی داشتن جایگاه قطب معنوی و اقتصادی جهان اسلام است، به چالش

بکشند. هر قدرتی برای تکثیر خود به عنصری تمرینی یا هدفی آزمایشی نیاز دارد تا خود را در رسانه‌ها و عرصه جهانی نشان دهد. آمریکا به مانورهای جدی در عرصه بین‌المللی نیاز دارد و برخی سیاست‌های ایران، این فرصت را برایش فراهم می‌کند. در واقع، آمریکا اقتدار خود را با چالشی جهانی به‌رخ می‌کشد.

به بیان روشن‌تر، گروه مرجعی برای هژمون وجود ندارد که او در آن اقدام به کسب شناسایی متقابل^۱ کند؛ به همین دلیل، هژمون جهانی با احساس ناامنی اجتماعی برای منزلتش روبه‌رو است و برای تقویت منزلت خود یا باید به خلاقیت اجتماعی روی آورد، یا به پیشینه‌سازی قدرت متوسل می‌شود که خشونت‌بار شدن مبارزه برای شناسایی را به‌همراه دارد (رینگمار، ۲۰۰۲: ۱۷). برخی بر این نظرند که شاید اگر می‌توانستیم به شیوه‌های گوناگونی با آمریکا، به لحاظ سیاسی، کنار بیاییم و حتی در صورت لزوم، آن را به‌عنوان قدرت برتر به رسمیت بشناسیم، این کشور فرصتی برای ارائه نمادین اقتدارش نداشت. ایران در عین اینکه انقلابی‌گری خود را به‌رخ می‌کشد، آمریکا را نیز به‌صورت عنصر اصلی قدرت برمی‌کشد و در این رویارویی، هژمونی آن را در جهان تقویت می‌کند؛ بنابراین، ایران حتی اگر در جنگ اقتصادی شکست نخورد و در برابر ثروتمندترین کشور جهان عرض اندام کند و هزینه‌هایی را به آن تحمیل کند، اسم آن را در صدر اخبار جهان نگه می‌دارد.

از سوی دیگر، نظام اعتماد اولیه^۲ در جمهوری اسلامی ایران (در سطح نظام بین‌الملل) را منازعه و مخالفت با آمریکا و سیاست‌های این کشور تشکیل داده است. در ایران، دشمنی با آمریکا مرکز ثقل ایدئولوژی، جهان‌بینی، و خودشناسی به‌شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که حذف مخالفت با آمریکا از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به آسانی امکان‌ناپذیر است. برآیند دو عامل، یعنی محوریت قائل بودن برای خود در روابط بین‌الملل و برخورداری از هویت ملی مستقل در سیاست خارجی، در قالب استقلال‌طلبی، خودمختاری، و آزادی عمل در عرصه بین‌المللی برای بازیابی عظمت و جایگاه گذشته نمود می‌یابد؛ بنابراین، در واقع، مخالفت با آمریکا، مخالفت با حضور تاریخی استعمار در کشور و برپا نگه داشتن علم استقلال کشور است (دهقانی، ۱۳۹۲: ۱۴).

در ادامه، بازنمایی‌های آمریکا از خود و از ایران و برنامه هسته‌ای آن، برپایه منطق

1. Mutual recognition
2. Basic confidence system

دوگانه‌انگاری، بررسی شده است. منطق دوگانه خوددیگری یکی از گزاره‌های مرکزی در بازنمایی است. خودبرتری و میل به خودنمایی، در تمام روابط اجتماعی جاری است و رخ می‌دهد، اما این سازوکار، به‌ویژه در سیاست خارجی، بسیار مورد توجه است. البته بازنمایی خود و دیگران، در عرصه سیاست خارجی، مفهوم و معنا دارد؛ زیرا رفتار ما با «دیگران»، به‌گونه‌ای گسترده، به این موضوع بستگی دارد که چگونه آن‌ها را بازشناسی کنیم.

۵. بازنمایی آمریکا از خود، ایران، و برنامه هسته‌ای آن

آمریکا خود را به‌عنوان رهبری خوب، منطقی، و جهانی و ایران را، دولتی خطرناک، غیرمنطقی، و مهاجم بازنمایی می‌کند. این بازنمایی‌ها، سبب شکل‌گیری چارچوب خاصی می‌شود که آمریکا، ایران و برنامه هسته‌ای این کشور را بر مبنای آن می‌شناسد و درک می‌کند.

آمریکا برای خود، هویتی استثنائی^۱ (به‌عنوان رهبری برای دنیا و نیرویی خیر برای جهانیان) قائل است. هویت دولت آمریکا در سطح جهان با تصویر جامعه‌ای برابر، آزاد، خوش‌بین، سخت‌کوش، و دارای فرصت‌های برابری که همواره نگاهی به‌سوی آینده دارد، بازنمایی شده است. تجربه مشترک دین مدنی، مهاجرت، و اعتقاد به سرزمین موعود که بعدها جای خود را در فرهنگ عامه مردم باز کرد، همگی هویت آمریکا را تشکیل می‌دهند (دان کامب^۲، ۲۰۱۵: ۱۲). در واقع، این پیوند هویت فردی-جمعی، ساختار هویتی آمریکا را شکل می‌دهد. آشکارترین بازنمایی آمریکا از خودش، تمایل به حمایت از جامعه بین‌الملل است. آمریکا در راستای انجام این مأموریت، سعی داشته است که چهره ایران را به‌عنوان دولتی با رفتار غیرعقلانی و منزوی در زمینه مسائل هسته‌ای، بازنمایی کند. مداخله‌گرایی، جزئی از فرهنگ سیاسی آمریکایی‌ها است. آن‌ها وظیفه اخلاقی خود می‌دانند که در مسائل سیاسی جهان شرکت کنند و این دخالت را لطفی به حال ملت‌های دیگر می‌پندارند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۳).

یکی از راه‌هایی که بازنمایی آمریکای عقلانی و ایران غیرعقلانی درون چارچوبی سیاسی به تکامل می‌رسد، تصور آمریکا از نقش خودش در سطح بین‌الملل است. یک اصل کلیدی برای آمریکا، به‌عنوان قدرت بزرگ، نقش این کشور در جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای است. آمریکا، متقاعد شده است که جمهوری اسلامی، سرگرم تولید سلاح هسته‌ای

1. Exceptional identity
2. Duncombe

است و این برخلاف گزارش‌های سرویس‌های ملی آمریکا در طول سال‌های گوناگون است که تصریح می‌کند که ایران، برنامه‌ای برای ساخت سلاح‌های اتمی و تصمیمی برای چنین طرح‌هایی در آینده ندارد. با این حال، آمریکا معتقد است که برنامه هسته‌ای ایران، چالشی خطرناک و بالقوه برای امنیت بین‌الملل است (برژینسکی^۱، ۲۰۱۰: ۲۲).

اهمیت این نگاه، بیشتر به پرسش از عقلانیت ایرانی مربوط می‌شود. در نظام دوگانه عقلانی-غیرعقلانی، این پرسش مطرح است که: «آیا ایران و ایرانیان در مورد موضوع هسته‌ای، غیرعقلانی رفتار می‌کنند یا خیر؟» این بازنمایی ریشه در منطق «هزینه-فایده»^۲ دارد که می‌تواند ایران را به پیگیری برنامه هسته‌ای اش وادار کند. آمریکا با فرض این موضوع، تحریم‌ها علیه ایران را افزایش داده و در مقاطعی به فشار حداکثری رسانده است. سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا نیز شماری از تحریم‌ها علیه ایران را اعمال کرده‌اند. همه این‌ها می‌توانستند اقتصاد ایران و بخش انرژی آن را فلج کنند، ولی ایران با قاطعیت به کار خود ادامه داد و حق غنی‌سازی اورانیوم را بر پایه فصل چهارم پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، برای خود محفوظ دانست. این اقدام، در بردارنده نشانه‌های قابل توجهی دال بر فرایند ساخت سلاح توسط ایران بود و سبب شد که آمریکا متقاعد شود که ایران، رفتاری منطقی از خود نشان نمی‌دهد. یکی از سیاست‌گذاران آمریکایی درباره این منطق دوگانه می‌گوید:

خیلی‌ها بر این نظرند که ایران، عقلانی رفتار نمی‌کند، آن‌ها می‌گویند: «چرا باید ایران را منطقی دانست؛ وقتی این قدر خود را به سختی می‌اندازند و این همه تحریم، انزوای جهانی، و فقدان روابط سازنده با غرب را به جان می‌خرند؟ آیا این تصمیم آن‌ها عقلانی است، وقتی می‌دانند تصمیمشان مبنی بر ادامه برنامه هسته‌ای می‌تواند سبب درگیری شود و این کشور را وادار به تسلیم کند؟ (دان کامب، ۲۰۱۵: ۸).

این گونه اظهارنظرها، نوعی بازنمایی از ایران غیرعقلایی، و روشن‌کننده دو روایت بسیار متفاوت از این نمایشنامه است؛ نخستین روایت به کسانی مربوط می‌شود که بر این نظرند که ایران، غیرعقلایی است (و پیشتر مطرح شد)؛ اما روایت دوم، متعلق به کسانی است که ایران را دارای تصمیم‌گیران بسیار خردمندی می‌دانند (والترز، ۲۰۱۲: ۹۱). به نظر این گروه، اگرچه رفتار ایران غیرعقلایی به نظر می‌رسد، اما در واقع، در جهت منافع و اهداف سیاسی داخلی این کشور

1. Brzezinski

2. The logic of Cost- benefit

است. دستیابی به انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز، هدفی منطقی است که به صرفه اقتصادی و متناسب با محدودیت‌های فناوریانه ایران است، اگرچه تا حد زیادی هم موجب تحریم‌های فعلی ایران شده است. ایران برای دستیابی به این هدف و شنا کردن برخلاف جریان آب در عرصه بین‌المللی، نیازمند برخورداری از قوت و استحکام و حمایت داخلی است. این گروه اشاره می‌کنند که ایران، در عرصه تصمیم‌سازی، بازیگری عقلانی است که برای رسیدن به خواسته‌ها و منافعش، محاسبات دقیقی را انجام می‌دهد.

همچنین، در اینجا همچنین، وجه متمایز دیگری در زبان گفتمانی «خودعقلانی» و «دیگری غیرعقلانی» وجود دارد. دوگانه خوددیگری تقسیم‌بندی آمریکایی-ایرانی است. آمریکا از ایران با عنوان «دیگری» و از خودش و جامعه بین‌الملل با عنوان خودی یاد می‌کند. «ما»، «من و شما» چارچوب گفتمان آمریکایی برای خطاب کردن «کل جهان»، «جامعه جهانی»، یا «جامعه بین‌المللی» است. چنین جمله‌هایی، نشانه رهبری آمریکا در جامعه بین‌الملل، به‌عنوان تعیین‌کننده اصلی هنجارها و قواعد بین‌المللی است. تقریباً همه رؤسای جمهور آمریکا، از جمله بوش، اوباما، و به‌ویژه ترامپ در این مورد هم‌نظر بودند که «دولتمردان ایران، جهان را با جاه‌طلبی‌های هسته‌ای خود تهدید می‌کنند و ملت‌های جهان نباید به ایران اجازه دهند که به سلاح‌های اتمی دست یابد. آمریکا به جدال خود و متحد کردن دنیا علیه این تهدیدها ادامه خواهد داد» (بوش، ۲۰۰۶)، اما «هنوز هم شکاف‌های عمیقی بین جامعه بین‌الملل و ایران وجود دارد و ما کارهای زیادی برای انجام دادن داریم» (اوباما، ۲۰۱۴: ۴). «ایالات متحده نمی‌تواند اجازه بدهد که یک کشور حامی تروریسم، به اقدامات خود برای ناامن کردن جهان ادامه دهد (سخنرانی ترامپ در سازمان ملل، ۲۰۱۸).

جمله‌های بالا این برداشت را ایجاد می‌کنند که جامعه بین‌الملل در مورد مسئله هسته‌ای ایران، اتفاق نظر دارد و آمریکا به‌مثابه سخنگوی جامعه بین‌الملل عمل می‌کند. ایران در موقعیتی منزوی قرار داده شده است؛ زیرا هنجارهای بین‌المللی را رعایت نمی‌کند. این پویا بازنمایانه، نشان‌دهنده قدرتی است که آمریکا در به‌کارگیری کلیشه‌های «عقلانی-غیرعقلانی» دارد. آمریکا نه تنها آمریکا نه تنها ظرفیت شکل‌دهی به گفتمان جهانی درباره دولت‌بودگی^۱ دارد، بلکه همچنین می‌گوید که آن دولت باید با چه کسی و راجع به چه چیزی گفت‌وگو کند و چه رفتاری داشته باشد.

موضوع بغرنج در این بازنمایی، استفاده از عنصر «خطر» است که با موضوع هسته‌ای ارتباط می‌یابد. خطر به‌گونه‌ای دوگانه مطرح می‌شود؛ به‌گونه‌ای که بتواند فرضیه‌های آمریکا را در مورد نقش خودش برای قضاوت درباره‌ی خطر دیگری که در اینجا همان ایران است اثبات کند. ایران به‌مثابه خطر و دولتی با رفتار مخاطره‌آمیز برای جامعه جهانی بازنمایی می‌شود؛ زیرا میراث‌دار تهدیدهایی از سلسله‌خسونت‌هایی است که از رفتار «غیرعقلانی» سرچشمه می‌گیرد. چنین اتهام‌زنی‌ای توسط آمریکا غیرمعمول نیست و آمریکا در آن توانایی ویژه‌ای دارد. «خود» همیشه باید مرتبط با امور خوب و «دیگری» باید مرتبط با رفتارهای بد باشد که خطرناک یا خشن به‌شمار می‌آیند (دان کامب، ۲۰۱۵: ۱۶). استفاده از برجسب «خطر» سبب بروز رفتاری غیرانسانی از سوی ایران از طریق اعمال خسونت است؛ بنابراین، آمریکا قادر است بازنمایی از ایران را به‌عنوان کشوری «غیرعقلانی»، «رادیکال» و «تهدیدآمیز» سامان‌دهی و تقویت کند.

فعالیت‌های هسته‌ای ایران، تهدیدآمیز و غیرعقلانی قلمداد شده است؛ درحالی‌که ایران همیشه تأکید دارد که هدف این فعالیت‌ها، تنها پیشرفت و انجام برنامه‌های صلح‌آمیز است، اما آمریکا، ادعای صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای را صادقانه نمی‌داند و خواهان راستی‌آزمایی آن است. درواقع یکی از ادعاهای بسیار مشکل‌ساز که در واشنگتن به‌گونه‌ای گسترده انتشار یافته است، این ادعا است که رهبران ایران، ذاتاً دروغ‌گو هستند. به‌طور ویژه کارشناسان راست‌گرا، برای باورپذیرتر کردن این نگرش، به مفهوم «تقیه» در تشیع اشاره کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال، از وندی شرم‌من، از مذاکره‌کنندگان ارشد برجام، نقل شده است که «فریب، بخشی از دی.ان.ای رهبران ایران است.» برپایه این دیدگاه، مجموعه سیاست‌گذاری او‌باما، برخلاف شعار دوران ریگان، یعنی «اعتماد کن، اما راستی‌آزمایی هم بکن!» عمل کرده است؛ شعاری که خود، برگرفته از ضرب‌المثلی روسی است. وی استدلال کرده است که توافق آمریکا با ایران در مورد برنامه هسته‌ای، برپایه راستی‌آزمایی است، نه اعتماد (بولتن مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۹۸)؛ بر همین اساس، دولت ترامپ از این اجماع کارشناسان دو حزب درباره عدم صداقت ذاتی رهبران ایران، برای رد کامل توافق هسته‌ای با جمهوری اسلامی استفاده کرد؛ توافقی که برای دستیابی به آن، مذاکراتی در سطح بین‌المللی انجام شده بود.

بحران گروگان‌گیری، مؤلفه‌ای کلیدی در بازنمایی ایران به‌عنوان کشوری غیرمنطقی و خطرناک در حافظه تاریخی آمریکایی‌ها است. این ماجرا، به‌شدت سبب تیگری روابط دو کشور شد. این تجربه برای آمریکا بسیار دردناک بود و هنوز هم به‌عنوان ضربه روحی بسیار

شدیدی - نه تنها برای خود گروگان‌ها، بلکه برای دولت آمریکا - مطرح است و به صورت زخمی کهنه، گاهی سر باز می‌کند. بحران گروگان‌گیری، مرحله‌ای سخت و تاریخی بود و از آن زمان بود که الگوی «ما علیه آن‌ها» یعنی آمریکا و جامعه بین‌الملل، علیه ایران شکل گرفت. بعدها آمریکا بین خود، به‌عنوان رهبری عاقل برای جامعه بین‌الملل، و ایران، به‌عنوان دیگری خطرناک، تمایز قائل شد. البته این کشور در این تقسیم‌بندی بازنمایانه، بین ایران دوران پهلوی و جمهوری اسلامی نیز تفاوت گذاشته است. این تفاوت، به‌خودی‌خود، به‌سبب چهره‌مثبتی بود که غرب تا پیش از آن، از پارس، یعنی عصر باستان ایران تا آن روز شناخته بود. اکنون، ایران با خودش مقایسه می‌شد و تنها با آمریکا مقایسه نمی‌شد. پارس یا ایران زیر سلطه شاه، بازتابی از شکوه امپراتوری ایران بود و جمهوری اسلامی ایران، از گذشته خود متمایز می‌شد، چون آنچه رخ داد، نشان‌دهنده حضور دولتی غیرقابل‌درک، مذهبی، غیرمنطقی، و افراطی بود. مفهوم قابل‌اعتماد بودن^۱، این‌گونه تقویت می‌شود که دولت‌های اسلامی و جهان غیرغرب (با همه ملت‌ها، فرهنگ‌ها، و تمدن‌ها) همگی بر این باورند که دولت جمهوری اسلامی، ایران راستین و هویت معتبر پارس را غصب کرده است (بروجردی^۲، ۱۹۹۶: ۸۰-۷۱).

به‌هرروی، آنچه بازنمایی شده چنین است که جمهوری اسلامی، چیزی کاملاً متفاوت با هویت گذشته ایران است. به‌همین سبب، تبریک رئیس‌جمهور آمریکا به‌مناسبت نوروز ایرانی، پیش و پس از انقلاب ایران، معنای متفاوتی به خود می‌گیرد. رؤسای جمهور آمریکا، هر سال این عید را به ایرانی‌ها تبریک می‌گویند. این بازنمایی، سبب تمایز دو نهاد و ماهیت جدای از هم می‌شود: دولت و مردم.

تشیع در بین مردم ایران و دولت جمهوری اسلامی ایران، سبب خلق مفهوم دیگری برای ایران، به‌عنوان کشوری که با این مسلک شناخته می‌شود و اعتبار می‌یابد، شده است. «مردم ایران، میراث‌دار تمدنی بسیار بزرگی هستند. آن‌ها لایق دولتی هستند که به ایده‌آل‌های آن‌ها احترام بگذارد و سبب شکوفایی استعدادهای آنان شود» (بوش، ۲۰۰۵). «مردم ایران، میراث‌دار تمدنی بزرگ و کهن هستند» (اوباما، ۲۰۱۲). این بازنمایی از ایران، نماد اسلامی هویت ایرانی را نادیده می‌گیرد و در همان حال، تاریخ غیراسلامی پارس را برای بازنمایی ایران برجسته می‌کند.

نتیجه بازنمایی عناصر پارسی هویت ایرانی (به‌عنوان کلید دریافت احترام شایسته) چیست؟

1. Authenticity
2. Boroujerdi

زمانی که این عناصر با تأکید فراوان مطرح شوند، درون‌مایه‌های اصلی تاریخ و فرهنگ ایران سبب خواهد شد که بتواند با آمریکا مذاکره کند، اما آمریکا به بازنمایی چهره ایران در چارچوبی اسلامی ادامه خواهد داد؛ چهره‌ای که آن را بی‌اعتبار می‌داند. در حالی که آمریکا از اهمیت میراث پارسی برای هویت ایرانی آگاه است و این امر با تمدن کهن پارسی به‌عنوان چارچوب اصلی غرور ملی ایرانیان تحکیم می‌شود، اهمیت مکتب تشیع را در جوهره هویت ایرانی نمی‌توان نادیده گرفت؛ از این رو، دوباره گفتمان جداسازی ایران و تقسیم‌بندی این کشور به دو دوره پادشاهی و جمهوری اسلامی مطرح می‌شود. هویت پارسی با پیشرفت و مدرنیته، و اسلام شیعی، با رفتارهای افراط‌گرایانه‌ای مانند بحران گروگان‌گیری پیوند زده می‌شود (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۱۹).

زمینه‌ای دینی نیز درون این گفتمان تمدنی وجود دارد که به‌خودی‌خود سبب تحکیم بازنمایی ایران به این شکل می‌شود. این ماهیت دینی، تعیین‌کننده چگونگی بازنمایی ایران از آمریکاست که به‌ویژه در استفاده از عبارت «شیطان بزرگ» برای آمریکا تجلی می‌یابد و ستون‌های اصلی هویت آمریکا، یعنی آزادی و مدارا را هدف می‌گیرد. به این ترتیب، آمریکا که ملی‌گرایی برای آن موضوع بسیار مهمی به‌شمار می‌آید، در معرض حمله‌های بسیار شدیدی قرار می‌گیرد. ادامه این افسانه، تأکید بر این اعتقاد است که آمریکا، قدرت خاصی است که توسط خداوند برگزیده شده و ایده‌آل‌هایی دارد که سبب برانگیخته شدن حسادت جهانیان می‌شود (مارسدن^۱، ۲۰۱۱: ۳۲۹). آمریکا از این استعاره که او کشوری خیرخواه نیست، بلکه شر و شیطان است، در جهت معکوس بهره‌برداری می‌کند. در واقع، ایران به‌عنوان سوپه تاریخ قضیه بازنمایی می‌شود. به نقل قول زیر از یکی از فعالان حقوق بشر آمریکا و یک سیاست‌گذار دقت کنید که چگونه با عبارت «شیطان بزرگ» و ارتباط معکوس آن با آنتی‌تز خدا و مشروعیت، فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی هسته‌ای ایران را بازنمایی کرده است:

«هر وقت احمدی‌نژاد از عبارت شیطان بزرگ استفاده می‌کند، برای مردم آمریکا ساده‌تر است که مشروعیت و عدم مشروعیت ایران را در زمینه سلاح‌های هسته‌ای درک کنند و به‌راحتی متوجه درست بودن موضع خود شوند (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۲۷). آمریکا با فاصله گرفتن از این برچسب‌های تحقیرآمیز، در برابر آن‌ها مقاومت می‌کند. هرچه ایران بیشتر برای بازنمایی این مفاهیم تلاش کند، آمریکا نیز بیشتر ایران را به‌عنوان «عنصری غیرمنطقی» بازنمایی خواهد کرد.

1. Marsden

صرف نظر از قدرت آمریکا برای زدودن بازنمایی ایران در قالب عبارت‌هایی مانند شیطان بزرگ، این بازنمایی‌ها معمولاً حس بی‌احترامی را زنده نگه می‌دارند. احساس بی‌احترامی برآمده از این‌گونه بازنمایی، به آمریکا این امکان را می‌دهد که به ابعاد دیگر مطالبه شناسایی خود پردازد و هم‌زمان، موضع قدرت آمریکا را به‌عنوان رهبر جهان آزاد، تحکیم کند. تقابل و رویارویی آمریکا و ایران در کلیت خود یک کارکرد پنهان دارد که به‌طور مشخص، تقویت هژمونی و افزایش قدرت آمریکا را در پی دارد. حاکمان آمریکا می‌خواهند آمریکایی قدرتمندی به جهانیان نشان دهند و چه حریفی بهتر از ایران که مدعی است و او را به مبارزه می‌طلبد. هر قدرتی برای تکثیر خود، به یک عنصر تمرینی یا سیبل آزمایشی نیاز دارد تا خود را در رسانه‌ها و عرصه جهانی بنمایاند. آمریکا به مانورهای جدی در عرصه بین‌المللی نیاز دارد که ایران این امکان را برایش فراهم می‌کند. این روش آمریکا است که اقتدار خود را با یک چالش جهانی به رخ بکشد بنابراین، دلیل پذیرفته نشدن دیدگاه‌های ایران (برخلاف حق این کشور در چارچوب فصل چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای) این بازنمایی از برنامه اتمی ایران است که این کشور قصد دارد، سلاح اتمی تولید کند.

آمریکا در بازنمایی خودش، خود را رهبر جامعه بین‌الملل و کشوری دارای رسالت جهانی تعریف کرده است؛ کشوری که با هدفی مقدس و الهی، خواهان بازیابی ارزش‌های انسانی در قالب هویت ملی‌اش است. این کشور، خود را پرچم‌دار مبارزه با شرارت و حامی جامعه بین‌الملل معرفی می‌کند و مصداق آن را حرکت در راستای محدود کردن پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران برای حمایت و حفاظت از جهان، در مقابل خطرهای احتمالی از سوی متعصبان مذهبی به‌شمار می‌آورد. به‌نظر آمریکا، ایران، عقب‌مانده و به‌لحاظ اخلاقی، سازش‌ناپذیر است. بازنمایی آمریکا از ایران، دولتی مهاجم است که به هیچ منطقی پایبند نیست (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۲۳).

به‌طور خلاصه، بازنمایی دوگانه خود و دیگری، نشان‌دهنده این است که بازنمایی آمریکا از خودش به‌عنوان نیروی خیر و منطقی، زمانی معنا دارد که ایران، نیرویی بی‌منطق، خطرناک، و تهدیدآمیز برای جامعه بین‌الملل باشد. این بازنمایی‌ها سبب ایجاد چارچوب گفتمانی ویژه‌ای می‌شود که در آن آمریکا، ایران و حق ایران در چارچوب فصل چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را به‌رسمیت نمی‌شناسد؛ بنابراین، مسئله هسته‌ای، به‌شدت از این بازنمایی‌ها تأثیر می‌پذیرد.

۶. بازنمایی ایران از خود، آمریکا، و برنامه هسته‌ای

در سطح نظام بین‌الملل دو تصویر متفاوت از ایران دریافت می‌شود؛ نخست، هویتی ملی‌گرایانه تحت تأثیر امپراتوری ایران باستان و حکومت‌های پادشاهی اخیر (خوانشی پارسی) و سپس، هویتی اسلامی و انقلابی در چارچوب جمهوری اسلامی ایران (خوانشی شیعی) که دو بازنمایی متفاوت از نوع رفتار ایران در نظام بین‌المللی را ایجاد کرده است.

اگرچه تفاوت‌های بسیار بنیادینی بین این دو خط‌مشی برای بازنمایی ایران وجود دارد، اما دو عنصر کلیدی آن با یکدیگر هماهنگی دارند: نخست، احساس عمیقی دال بر دخالت خارجی در امور ایران، و دوم، این اعتقاد که حکومت، امری مقدس است و باید قدرتمند باقی بماند. در دوران معاصر، جمهوری اسلامی، اسلام شیعی را به‌عنوان بنیان هویت ایرانی معرفی کرده و فرایندهای مدرن و سکولار رایج در دوران پهلوی را نفی می‌کند. همچنین، ایران را به‌عنوان ملتی قوی و مستحکم در چارچوب دینی بازنمایی می‌کند و معتقد است، رهایی از دخالت‌های خارجی، تنها از طریق دفاع از ملت و اسلام امکان‌پذیر است. این روایت از هویت، در بازنمایی ایران از خود به‌عنوان حکومتی شیعی، پیشرفته، و پیروز در برابر دشمنان متجلی می‌شود که هدف از طرح آن، معرفی ایران به‌عنوان قهرمان جهان سوم و بلند کردن صدایی جدید علیه سلطه غرب و استضعاف کشورهای غیرغربی است (ارجمند، ۱۹۸۸: ۲۰۴).

به‌نظر می‌رسد، بین رژیم پیشین و جمهوری اسلامی ایران در بازنمایی آمریکا به‌عنوان نظامی قلدر ماب و فریبکار، تمایز چندانی نیست... بازنمایی آمریکا به‌عنوان شیطان بزرگ، ویژگی خاص جمهوری اسلامی ایران است و آشخور آن، ریشه‌های دینی و مذهبی است. در مورد نخست، ایران از عبارت «شیطان بزرگ» و «آمریکای شیطان‌صفت» استفاده می‌کند و در مورد بعدی، آمریکا به‌عنوان کشوری متجاوز و فاسد مطرح می‌شود و صفت‌هایی همچون تزویر، ریا، قلدرمآبی، و کدخدایی دهکده جهانی را به وی نسبت می‌دهند. ایران، توجه خود به رفتارهای آمریکا را از باور مذهبی می‌گیرد و به‌این ترتیب، آن را شیطان بزرگ و شیطان‌صفت می‌نامد. این گفتمان مذهبی بازتاب‌دهنده جزئیات اغواگرانه‌ای است (شریفیان^۱، ۲۰۰۹: ۴۱۹). در این الگو، جمهوری اسلامی «خودی»، و آمریکا «دیگری» است.

ارتباط بین عبارت مذهبی «شیطان بزرگ» و بازنمایی اسلام شیعی، بیانگر این است که

ایران از طرف آمریکا، احساس فشار زیادی می‌کند، ولی قصد دارد با تقویت هویت شیعی خود، در برابر این فشارها مقاومت کند. این امر، نشان‌دهنده روایت گسترده‌تری نیز هست و آن اینکه، آمریکا به عمد، پیشرفت ایران را از دوراه به تأخیر می‌اندازد: نخست، از طریق القای این مفهوم که قدرت آمریکا به آن دولت اجازه می‌دهد که بدون ترس از پیامدها، هر اقدامی —از جمله اعمال تحریم‌های ظالمانه— را علیه ایران انجام دهد؛ و دوم اینکه، ایران (با وجود فشارهای فزاینده تحریم‌ها و فشار دیپلماتیک ۵+۱ و آمریکا)، از طریق غنی‌سازی اورانیوم، در حال مقاومت در برابر آمریکا است.

بازنمایی‌های ایران از آمریکا به عنوان شیطان بزرگ^۱، قلدرمآب، و امپریالیست، با ویژگی‌های هویتی این کشور به عنوان کشوری استثنائی و مذهبی مغایرت دارد. عبارت شیطان، کاملاً مغایر با میراث پیوریتین و پیلگریم^۲ در آمریکا است که ستون‌های اصلی آزادی و مدارا را در آمریکا تشکیل می‌دهند. ایران از این آنتی‌تز برای ارائه این هویت استفاده کرده و چنین وانمود می‌کند که در واقع، آمریکا نه تنها دولتی استثنائی نیست، بلکه کشوری ریاکار است که قصد به‌بردگی کشیدن دیگران را دارد. ایران، سعی می‌کند، آمریکا احساس شرم کند تا شاید در رفتارش تجدیدنظر کند (سیمور^۳، ۲۰۱۴: ۵۷۷). البته ایران رفتار خود را منطقی می‌داند:

ایستادگی ملت ایران در مقابل آمریکا، ایستادگی متکی به منطق است. [پس] خطای اول این بود که می‌خواهند وانمود کنند، مردم از روی لجاجت در مقابل آمریکا ایستاده‌اند. واقع قضیه، عکس این است؛ مردم از روی منطق در مقابل آمریکا ایستاده‌اند. مسئله، مسئله مبارزه با استکبار است. مبارز با آمریکا به خاطر این است که امروز، مظهر استکبار در دنیا، رژیم آمریکاست و الا اگر آمریکا به عنوان یک دولت، روش‌ها، و هدف‌های استکباری را نداشت، برای ما مثل بقیه دولت‌ها بود، لیکن امروز دولت و رژیم آمریکا در این دوره از زمان، مظهر کامل استکبار است (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۶/۰۸/۱۴).

براین اساس، بازنمایی قدرت آمریکا در جلوگیری از پیشرفت ایران، با تصویر ساخته شده از این

1. Great Satan
2. Pilgrim and puritan heritage
3. Seymour

کشور به‌عنوان کشوری قلدرمآب، ارتباط دارد. برچسب قلدرمآب، بازنمایی کردار^۱ خاصی است که نه تنها به آمریکا به شیوه‌ای منفی چسبانده می‌شود، بلکه به رفتارهای دیگری از این حکومت نیز اشاره دارد؛ رفتارهای تهاجمی مرتبط با قلدری، رفتارهایی هستند که بیشتر از آدم ماشینی سر می‌زند تا از موجودی انسانی (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۲۲). ایران، آمریکا را به داشتن رفتاری ویرانگر و حیوانی محکوم می‌کند. امام خمینی تأکید می‌کردند که اگر آمریکا سیاست خارجی خود را در برابر جمهوری اسلامی و مسلمانان تغییر دهد و به تعبیر ایشان «آدم شود» (صحیفه امام، ج ۱۹: ۹۵)، روابط ایران با این کشور بهبود می‌یابد. به بیان روشن‌تر، «شرط رابطه با آمریکا، آدم شدن اوست». ایران، با اشاره به رفتارهای خشن آمریکا می‌گوید: «اصلاً نگوئید که ما حقوق بشر را در ایران نقض می‌کنیم، چون شما در وال استریت افراد را دستگیر می‌کنید و با آن‌ها مثل سگ‌ها رفتار می‌کنید» (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۲). این بازنمایی، در پی تبیین الگویی استعاری است که بر پایه آن، رفتار نامناسب انسانی در واقع، رفتاری حیوانی است و آدم‌های ناشایست، حیوان فرض می‌شوند (طالب‌نژاد و دستجردی، ۲۰۰۵: ۱۳۷). استفاده از واژه «حیوان»، معمولاً به قصد توهین یا تحقیر^۲ انجام می‌شود. این واژگان به کار می‌روند تا مزاحمت‌ها و رفتارهای ناشایست آمریکا با ایران را نشان دهند. در این راستا، ایران، مسئولیت اخلاقی آمریکا، یعنی موضع «خیر و شر» و «حق و باطل» آن را به چالش می‌کشد.

بازنمایی آمریکا به‌عنوان دولتی قلدرمآب، به‌طور مستقیم، در برنامه هسته‌ای ایران نمود یافته است و جمهوری اسلامی و کلیت نظام به این نتیجه رسیده‌اند که دو طرف نمی‌توانند به هم اعتماد کنند. ایران، حق غنی‌سازی را در چارچوب فصل چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و قوانین بین‌المللی برای خود محترم می‌شمارد (سنجیان^۳، ۲۰۰۸: ۷۹). حسن روحانی، رئیس‌جمهور وقت ایران، می‌گوید: «جدای از همه این فشارها، ملت ایران نشان داده است که با شدت در مقابل همه این فشارها و تحریم‌ها می‌ایستد و از حقوق خود دفاع می‌کند» (خبرگزاری فارس، ۲۰۱۳).

افزون‌براین، تأکید بر حق غنی‌سازی، بیانگر اعتقاد ایران به قدرت اتمی، به‌عنوان نمادی

1. Performative
2. Humiliation
3. Sanadjian

از جایگاه بین‌المللی^۱ است. داشتن زیرساخت‌های هسته‌ای، ایران را به‌عنوان کشوری بازنمایی می‌کند که شایسته احترام است؛ بنابراین، ایران از بازنمایی آمریکا از خودش به‌عنوان کشوری منزوی، بی‌پشتوانه، طردشده، و متروک، به سمت‌وسویی حرکت کرده است که بتواند پشتوانه و حمایت داخلی را برای برنامه هسته‌ای خود به‌دست آورد. چنین رویکردی، این ایده را به‌ذهن می‌رساند که تحریم‌های ظالمانه علیه ایران، به‌سبب رفتار جمهوری اسلامی یا حتی به‌دلیل فعالیت‌های غنی‌سازی، و احتمالاً رفتار تهاجمی آتی این کشور نیست، بلکه این موضوع از ضدیت با کل ملت ایران به‌طور عام ناشی می‌شود. عبارت‌های زیر از امام خمینی و مقام رهبری بر این موضوع تأکید دارند:

آنان که هنوز بر این باورند و تحلیل می‌کنند که باید در سیاست و اصول و دیپلماسی خود تجدیدنظر نماییم و ما خامی کرده‌ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ، سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع‌گرایانه عمل کنیم، آنان با ما برخورد متقابل انسانی می‌کنند و احترام متقابل به ملت ما و اسلام و مسلمین می‌گذارند/...، بدانند مسئله، اشتباه ما نیست، بلکه تعمد جهان‌خواران به نابودی اسلام و مسلمین است (صحیفه امام، ج ۱۹: ۲۸).

صاحب‌نظران سیاسی عالم و افکار عمومی بسیاری از ملت‌ها، به‌وضوح تشخیص می‌دهند که عامل این خصومت تمام‌نشدنی، ماهیت و هویت جمهوری اسلامی ایران است که برخاسته از انقلاب اسلامی است (نامه مقام معظم رهبری به رئیس‌جمهور درباره الزامات اجرای برجام، ۱۳۹۴/۰۷/۲۹).

یک تصور غلطی در اینجا وجود دارد و آن این است که «ما با آمریکا می‌توانیم کنار بیاییم؛ با آمریکا کنار بیاییم و مشکلات را حل کنیم! خب این تصور، تصور درستی نیست. ما نمی‌توانیم به توهم تکیه کنیم، باید به واقعیت‌ها تکیه کنیم... از روز اول شروع کردند به خیانت و عناد و تا امروز هم ادامه دارد؛ بحث سوءتفاهم^۲ نیست. مسئله، اصل موجودیت جمهوری اسلامی است و با مذاکره حل نمی‌شود، با رابطه حل نمی‌شود؛ این تصور، تصور درستی نیست... با آمریکا مشکلات ما حل‌شدنی

1. Status Symbol
2. Misperception

نیست؛ این‌ها با اصل نظام مشکل دارند (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۵/۳/۲۵).
 بازنمایی مخالفت آمریکا با ایران و فعالیت‌های غنی‌سازی آن، یک اقدام ضدایرانی، ناعادلانه،
 و نوعی بی‌احترامی به ایران به‌شمار می‌آید و حتی مشوق‌های ارائه‌شده توسط ۱+۵ در طول
 مذاکرات، در راستای شکستن مقاومت ایران بود. «ورود فریبکارانه آمریکا در مذاکرات
 هسته‌ای، نه با نیت حل و فصل عادلانه، که با غرض پیشبرد هدف‌های خصمانه خود درباره
 جمهوری اسلامی صورت گرفته است» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس‌جمهور
 روسیه، ۱۳۹۶/۱۰/۱۰).

ایران با پایمردی در برابر سلطه آمریکا ایستاده است و بازنمایی آمریکا از خودش به‌عنوان رهبر
 جامعه بین‌المللی را به‌چالش می‌کشد. در واقع، بازنمایی آمریکا به‌عنوان کشوری ریاکار به دو شیوه
 انجام می‌شود: نخست اینکه آمریکا خودش را خلع سلاح هسته‌ای نمی‌کند، درحالی‌که این کار از
 اهداف معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای است و دوم اینکه، آمریکا به‌شدت طرفدار تقویت
 توان هسته‌ای اسرائیل، هند، و پاکستان است، درحالی‌که این کشورها همگی مشغول ساخت آزادانه
 سلاح هسته‌ای هستند؛ بنابراین، رویکرد آمریکا به برنامه هسته‌ای کشورها، استاندارد دوگانه‌ای دارد.
 ایران، بازنمایی ارائه‌شده از سوی آمریکا به‌عنوان رهبر دنیای آزاد را به‌سخره می‌گیرد و در مقابل، این
 کشور را به‌مثابه کشوری فاسد، تبهکار، و رهبری خودشیفته بازنمایی می‌کند. دوگانگی‌های موجود
 در رفتارهای آمریکا و ارزش‌های موردنظر ایران سبب می‌شود که ایران، تنها یک گزینه پیش‌رو
 داشته باشد که همان پیش بردن برنامه هسته‌ای است.

آیت‌الله خامنه‌ای در این باره تأکید کرده‌اند:

این قدرت‌های قلدر که خود را به‌غلط جامعه بین‌الملل می‌نامند، سعی در کوتاه
 کردن دست حامیان ایران و حمایت افکار عمومی از ایران دارند. نامزدهای
 ریاست جمهوری آمریکا، با هم مسابقه گذاشته‌اند، سر اینکه بگویند، آمریکا آقای
 جهان است، سرور جهان است، همه‌کاره جهان است. قبل از این‌ها بوش پدر، آن
 وقتی که شوروی از بین رفته بود، روی همان غرور و این حرف‌ها گفت، ما امروز
 قدرت منحصر به فرد دنیا هستیم، باید خودشان را با ما/هماهنگ کنند/، نظم جهانی
 را ما باید تعیین بکنیم؛ ببینید، سیاست، این است. خب، این دشمن است دیگر، با
 این چه جور می‌شود کنار آمد؟ (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶).

برپایه این سخنان، ایران، بر این نظر است که آمریکا قصد دارد، رهبری جامعه بین‌الملل را

به‌دست گیرد، اما در این مسیر مشکلاتی وجود دارد؛ مشکل آمریکا این است که خود را با جامعه بین‌الملل یکسان می‌بیند.

به‌بیان دیگر، ایران، بازنمایی آمریکا از خودش را برمی‌گرداند و بازتاب می‌دهد. ایران، احساس می‌کند که به‌درستی فهمیده نمی‌شود، دیگران در مورد آن دچار سوء‌شناسایی شده‌اند، و به‌مثابه دولتی شناسایی می‌شود که از قواعد نظام بین‌المللی پیروی نمی‌کند و در زمره کشورهای هم‌چون کره شمالی، عراق، و سوریه قرار گرفته است. طرفین، این الگوی خود و دیگری را در بستری منفی علیه یکدیگر به‌کار می‌گیرند. برچسب‌زنی‌های آمریکا به ایران به‌عنوان بچه‌بد نظام بین‌الملل، به‌گونه‌ای بالقوه نتایج سودمندی برای ایران داشته است. بازنمایی‌های آمریکا، گاهی، بازخوردهای متفاوت و حتی معکوسی داشته است. آیت‌الله خامنه‌ای، واکنش کشورش به بازنمایی از ایران به‌عنوان کشوری دروغ‌گور را این‌گونه بیان می‌کند:

آمریکایی‌ها باید بدانند، ملت ایران بر مواضع شرافتمندانه و قدرتمندانه خود خواهد ایستاد. در کار مسائل مهمی که به منافع ملی کشور ارتباط دارد، عقب‌نشینی در قاموس جمهوری اسلامی ایران معنی ندارد. ما حرکتمان را قدرتمندانه ادامه خواهیم داد. دشمن باید این را احساس کند و بداند که زورگویی و قلدرمآبی، هر جای دیگر جواب بدهد، در جمهوری اسلامی ایران جواب نخواهد داد. جمهوری اسلامی ایران، راست‌قامت و مقتدر ایستاده است و چون الهام‌بخش ملت‌های دیگر است، بیشتر آماج دشمنی این‌هاست. مسئولین فاسد و مفسد و دروغ‌گو و فریبکار ایالات متحده آمریکا خجالت نمی‌کشند، وقیحانه می‌ایستند و امت ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران را به دروغ‌گویی متهم می‌کنند. ملت ایران، صادقانه حرکت کرد، صادقانه عمل کرد، صادقانه پیشرفت کرد، راه خدا را صادقانه انتخاب کرد و این راه را صادقانه تا آخر به توفیق الهی خواهد پیمود. دروغ‌گو شما هستید؛ دروغ‌گو سردمداران نظام سلطه‌اند؛ دروغ‌گو آن کسانی هستند که برای هیچ ملتی نمی‌توانند خوشبختی و سعادت را ببینند و منافع نامشروع خود را به هر قیمتی علی‌رغم منافع ملت‌ها مایل‌اند تأمین کنند؛ آن‌ها هستند که فریب‌گیرند و دروغ‌گو هستند. ملت ایران، محکم ایستاده است، این را بدانند؛ در قضیهٔ برجام، هر حرکت غلط نظام سلطه با عکس‌العمل جمهوری اسلامی روبه‌رو و مواجه خواهد شد (بیانات مقام معظم رهبری، ۳/۲۲/۱۳۹۶).

ایران، بازنمایی «خطر» را نیز معکوس می‌کند و درحقیقت، هنگامی که به‌عنوان «بچه بد نظام بین‌الملل» معرفی می‌شود، بازنمایی‌اش از آمریکا به‌عنوان کشوری «قلدر مآب» به حقیقت نزدیک می‌شود. این رفتار، به‌گونه‌ای مشابه برای آمریکا هم کاربرد دارد. هنگامی که ایران از عبارت «شیطان بزرگ» برای آمریکا استفاده می‌کند، بازنمایی آمریکا از ایران با عنوان کشوری خطرناک و غیرمنطقی، به حقیقت می‌پیوندد. به‌هرروی، ایران، به‌جای رد کردن قطعی و کنار گذاشتن این بازنمایی، روایتی از خود مبنی بر رهبری جهان‌سومی‌ها را مطرح می‌کند. این تأکید به همگان می‌گوید که ایران، موقعیت خود را در جایگاه دیگری به‌عنوان جانشینی برای قدرت مقابل شیطان بزرگ حفظ کرده است؛ بنابراین، ایران با بهره‌برداری از این موضوع تلاش می‌کند به همگان بفهماند که به‌اجبار توسط شیطان بزرگ در موقعیت و جایگاه دیگری قرار گرفته است، اما درعوض، از آن استفاده می‌کند تا خاطرنشان کند که در همان مسیر مقاومت در مقابل قلدری‌های آمریکا حرکت می‌کند. در این راستا، ایران موقعیت خود را به‌عنوان سخنگوی اصلی در قسمتی از سکوی جهان‌سومی‌ها حفظ می‌کند.

بازنمایی ایرانی‌ها از آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران نیز به دو شکل انجام می‌شود. ایران، خود را حکومتی شیعی، پیشرفته، و پیروز بر دشمنان می‌داند و در بازنمایی از آمریکا آن را قلدر مآب، حيله‌گر، مداخله‌گر، و تهدیدگر به‌شمار می‌آورد. ایران، خودش را ملتی بازنمایی می‌کند که پیروز میدان مبارزه با مداخله‌جویی‌های غرب است؛ ملتی که بسیار پیشرفت کرده است و به‌لحاظ علمی، توسعه‌یافته است. «ایران به‌حق، پرچمدار نهضت ضد استعماری است. [...] تا نابودی کامل دشمنان اسلام و ملت‌های مستضعف، در برابر آمریکا ایستادگی خواهیم کرد» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹).

ایران، در مورد مسئله هسته‌ای نیز اصرار دارد که از حق و حقوقی در چارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای برخوردار است و در مقابل، آمریکا را حکومتی نابکار می‌داند که به‌اشتباه سعی دارد خود را رهبر جامعه جهانی و همه‌کاره دنیا بداند.

چهار دهه تجربه فعالیت بین‌المللی به ما نشان می‌دهد که هزینه تسلیم در برابر قدرت‌های زورگو، به مراتب بیشتر از هزینه ایستادگی در مقابل آن‌هاست؛ تسلیم شدن در مقابل زورگویی‌های قدرت‌های زورگو، ملت‌ها و کشورها را بیچاره می‌کند؛ راه‌های پیشرفت آن‌ها را به‌معنای واقعی کلمه مسدود می‌کند؛ آن‌ها را از ارزش‌های انسانی دور می‌کند؛ هزینه‌های سنگینی دارد. ما به توفیق الهی و به حول و قوه الهی، با

استکبار و با نظام سلطه از سر تسلیم وارد نشدیم، تسلیم نشدیم، با آن‌ها بر سر خواسته‌های آن‌ها سازش نکردیم و امروز از دیروز توان‌تر و قدرتمندتریم؛ امکاناتمان امروز از دیروز خیلی بیشتر است. ایستاده‌ایم در مقابل آن‌ها، تسلیم آن‌ها هم نشده‌ایم؛ این یک تجربه بسیار مهمی است. البته در این راه، شهدایی داشته‌ایم، فداکارانی داشته‌ایم؛ شخصیت‌های ارزشمند و برجسته‌ای را ازدست داده‌ایم، لکن نظام جمهوری اسلامی پیشرفت کرده است؛ حرکت کرده است، شعارهای خود را برجسته‌تر کرده است (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۵/۸/۱۲).

به‌طور خلاصه، ایران از بازنمایی کلی الگوی «خودی و دیگری» به‌گونه‌ای بهره می‌گیرد که بتواند خود را دولتی اسلامی، پیشرفته، و پیروز بر دشمنان، و آمریکا را کشوری قلدرمآب و ریاکار معرفی کند. این بازنمایی‌ها سبب ایجاد چارچوب گفتمانی خاصی می‌شوند که در آن، ایران، آمریکا را شناسایی می‌کند، پاسخ آمریکا به انتظارش در مورد حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی را ارزیابی می‌کند، و این خود می‌تواند در بازتولید روابط تقابلی تأثیرگذار باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد نشان داده شود که بازنمایی‌های متقابل بین ایران و آمریکا چه تأثیراتی دارند و چگونه در روابط آن‌ها ظهور و بروز می‌یابد؟ گفته شد بازنمایی‌ها نه تنها بر چگونگی شناسایی هر دولت توسط دیگری اثر می‌گذارد، بلکه بر نحوه انتخاب گزینه‌های سیاست خارجی و نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، نیز تأثیرگذارند. هم ایران و هم آمریکا از این بازنمایی‌ها تحت عناوینی چون «تهدید» و «خطر» بهره برده‌اند و عدم اعتماد متقابل و سوءشناسایی نسبت به یکدیگر در گزینش‌های سیاست خارجی و اقدامات هر دو دولت مؤثر بوده است. این امر به‌خصوص در مورد مذاکرات و توافقات مربوط به برنامه هسته‌ای ایران و مخصوصاً در تفسیر و بازنمایی آمریکا از فصل چهارم پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان.پی.تی) و از سوی دیگر برداشت کلی ایران از نظم هسته‌ای در جهان صدق می‌کند.

این مقاله در راستای فهم چگونگی بروز و ظهور بازنمایی و شناسایی در سیاست خارجی ایران و آمریکا، تلاش کرده است تا نشان دهد که تحلیل بازنمایی‌ها می‌تواند نکاتی کلیدی را برای فهم منازعات ایران و آمریکا ارائه کند. بازنمایی خود و دیگری، موجب تقویت روایت هویتی و تعیین نحوه بازشناسی متقابل آن‌ها می‌شود. همچنین، این بازنمایی‌ها به حس مشترک

عدم شناسایی و سوءشناسایی بستگی دارد. این امر سبب ایجاد حسی مبنی بر بی‌احترامی شده و به اقدامات و رفتارهای خاصی دامن می‌زند و سرانجام، در سطح سیاست خارجی، موجب بروز بحران می‌شود؛ درست مانند اقداماتی که در شاخص انتخابی این مقاله، یعنی پرونده هسته‌ای ایران به‌وجود آمده است.

به‌نظر می‌رسد، بازنمایی‌های کلیدی موجود در روابط ایران و آمریکا، نه‌تنها بر چگونگی نگرش دو دولت در مورد یکدیگر، بلکه بر چگونگی شناسایی طرفین نیز اثرگذار بوده‌اند. اگر چنین تفسیری از کنش‌های ایران و آمریکا برای ارائه خودشان، در کنار رویکردهای متعارف تصمیم‌سازی‌های سیاست خارجی قرار گیرد، «مبارزه برای شناسایی» می‌تواند به‌عنوان رویکردی برای آگاهی از انگیزه‌های پنهان تقابل آن‌ها، ازجمله در پرونده هسته‌ای ایران، در نظر گرفته شود.

سازوکارهای بازنمایی، بازشناسی، و هویت که تأثیرات فراوانی بر چگونگی تقابل یا تعامل ایران و آمریکا دارند، باید جدی گرفته شوند. در دهه‌های گذشته، تلاش پژوهشگرانی که با استفاده از نظریه‌های متعارف درصدد تبیین روابط جمهوری اسلامی ایران و آمریکا بوده‌اند، موفقیت‌آمیز نبوده است. بیشتر این رویکردها، رفتار دولت‌ها را برپایه تبیین‌های مادی و انگیزه‌های امنیتی تشریح کرده‌اند؛ درحالی‌که منافع دولت‌ها لزوماً مادی نیست. انگیزه‌های آرمانی^۱ و فکری‌ای مانند مسائل هویتی و باورهای هنجاری نیز می‌توانند به‌گونه‌ای مشابه بر منافع دولت‌ها تأثیر بگذارند.

حفظ تصویر مثبت نزد افکار عمومی، نیازی عاطفی و احساسی است و درواقع، نمی‌توان بازیگرانی را یافت که در نتیجه سخنان تحقیرآمیز درباره سازمان خود با برچسب‌هایی چون «شیطان بزرگ» یا «دولت یاغی»، آشفته نشده باشند. به‌نظر می‌رسد، تصمیم‌گیرندگان سیاسی دو کشور، از نقش هویتی خود و تاریخ ملتشان به‌منظور اقدام در محیط فوق‌العاده پیچیده بین‌المللی درک ثابتی دارند. منازعه بین ایران و آمریکا به‌این دلیل تولید و بازتولید می‌شود که آن‌ها نمی‌توانند یکدیگر را (در ابعاد هویت‌محور و هنجارمحور) شناسایی کنند. هنگامی که دیگری به‌عنوان دیوی تعریف شود که نتوان با او هیچ ارتباط هویتی‌ای برقرار کرد، توسل به خشونت به‌آسانی توجیه‌پذیر است. ایالات متحده آمریکا، سیاست خارجی خود را در مورد پرونده هسته‌ای ایران، با توجه به رویکرد هویتی و

1. Ideational Motivation

بازنمایی از ایران، در چارچوب حفظ رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، هژمونی‌طلبی، یکجانبه‌گرایی، تهدید، و نظامی‌گری و برپایه چند عنصر هویتی، همچون رسالت‌مداری، استثناگرایی، و دشمن‌سازی تعریف کرده است. با این فرض، عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا، نیازمند برآورده شدن نیازهای اولیه مربوط به شناسایی است.

برپایه سیاست‌شناسایی^۱، ابعاد هویتی مسئله هسته‌ای برای طرف ایرانی، عبارت است از نگاه برابر به برنامه هسته‌ای و به رسمیت شناختن آن، و حفظ بنیان‌های هویتی ایران (از جمله استقلال ملی و کرامت عام و خاص آن در عرصه‌های گوناگون). در مقابل، ابعاد هویتی مسئله برای طرف آمریکایی، عبارتند از: کاهش نفوذ منطقه‌ای ایران، نشان دادن ناکارآمدی حکومت اسلامی، و تلاش برای جلوگیری از الگو شدن ایران در میان ملت‌های مسلمان و همچنین، جلوگیری از دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای. آمریکا نمی‌تواند ایران هسته‌ای را بپذیرد؛ زیرا هویت ایران در طول این سال‌ها، با دشمنی و مخالفت با آمریکا همراه بوده است. ایران، بزرگ‌ترین دشمن اسرائیل در جهان و غرب آسیا است؛ در حالی که آمریکا، بزرگ‌ترین دوست و متحد آن به‌شمار می‌آید؛ بنابراین، دلیل جلوگیری از افزایش توانمندی‌های ایران، ترس از هویت ایران انقلابی در طول این سال‌ها بوده است. به نظر آمریکا، ایران، کشوری پیش‌بینی‌ناپذیر است.

با توجه به خلأ پژوهش‌های نظری درباره مفهوم تحلیلی شناسایی و تبیین جایگاه آن در روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران، پژوهش‌های بعدی می‌توانند تفسیری از ماهیت و جایگاه شناسایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا ارائه دهند و امکانی برای فهم لایه‌های اجتماعی و سیاسی معنادارنده به رابطه منازعه‌آمیز ایران و آمریکا فراهم کنند. همچنین پژوهش‌های بعدی می‌توانند با ارائه راهبردهایی برای سیاست‌شناسایی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا، به توسعه ادبیات این موضوع مهم در کشورمان کمک کنند.*

منابع

- استیل، برنت (۱۳۹۲)، امنیت هستی‌شناختی در روابط بین‌الملل، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، فرزاد رستمی، و محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افضلی، توحید؛ موسوی، سید محمدعلی (۱۳۹۵)، «تحلیل سازه‌نگارانه مبانی هویتی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علوم سیاسی، سال نوزدهم، شماره ۳.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶) «هگل و رابطه ایران و آمریکا»، رهیافت سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۲.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد؛ ذاکری، مهدخت (۱۳۹۶)، «شناسایی حداکثری و منازعات بازفرجام خاورمیانه؛ یک مدل نظری»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست‌وچهارم.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸) «هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در کتاب: منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۲)، امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ عطایی، مهدی (۱۳۹۵)، گفتمان‌های هسته‌ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸)، «رویکرد سازه‌نگارانه به زمینه‌های اجتماعی روابط ایران و آمریکا»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره دوم.
- سنجر، ابراهیم (۱۳۶۴)، نفوذ آمریکا در ایران؛ بررسی سیاست خارجی آمریکا و روابط با ایران، تهران: نشر مؤلف.
- صحیفه امام خمینی، جلد‌های ۱۹، ۲۱ و ۱۵.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۳) پایان تاریخ و واپسین انسان، ترجمه زهره عربی، تهران: نشر سخنکده.
- رستمی، فرزاد؛ غلامی حسن‌آبادی، مسلم (۱۳۹۵)، «علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای»، فصلنامه سیاست جهانی، سال پنجم، شماره ۲.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۶)، «ریشه‌های بازتولید مخاصمه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای»، نشریه جستارهای سیاسی معاصر، سال هشتم، شماره ۲.
- قوام، عبدالعلی؛ روان‌بد، امین (۱۳۹۰)، «مبارزه برای شناسایی: حلقه مفقوده در تحلیل روابط بین‌الملل»، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۶۱.
- کالاها، پاتریک (۱۳۸۷)، منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا، ترجمه داوود غرایق‌زندی، محمود یزدان‌فام، و نادر پورآخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

گریفتیس، مارتین (۱۳۹۳)، پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
ندلیو، ریچارد (۱۳۹۰)، نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی،
روح‌الله طالبی آرانی، و مرتضی نورمحمدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات.

Arjomand, SA (1988), *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*, Oxford: Oxford University Press.

Anderson, Joel. (1996), *Introduction in Struggle for Recognition*, Published by: Polity Press.

Boroujerdi, M. (1996), *Iranian Intellectuals and the West: The Tormented Triumph of Nativism*, Syracuse, NY: Syracuse University Press.

Brzezinski, Z. (2010), "From Hope to Audacity: Appraising Obama's Foreign Affairs", *Foreign Affairs*, 89(1), 16-30.

Bush, GW (2006), "State of the Union Address by the President", Available at: <http://georgewbushwhitehouse.archives.gov/stateoftheunion/2006/> (accessed 10 November 2014).

Petherbridge, Danielle. (2013), *The Critical Theory of Axel Honneth*, Published by: Lexington Books.

Campbell, D. (1998), *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Dabashi, H. (2008), *Iran: A People Interrupted*, New York, NY: The New Press.

Doty, RL. (1996), "Imperial Encounters: The Politics of Representation in North-South Relations", *Minneapolis*, MN: University of Minnesota Press.

Duncombe, C. (2015), "Representation, Recognition and Foreign Policy in the Iran-US Relationship", *European Journal of International Relations*.

Dunn, DH. (2007), "Real Men Want to Go to Tehran: Bush, Pre-emption and the Iranian Nuclear Challenge", *International Affairs*, 83(1).

_____ (2006), "Examining Historical Representations", *International Studies Review*, 8(2).

Fabry, M. (2013), "Theorizing State Recognition", *International Theory*, 5: 1.

Foster, P. (2013), "Barack Obama Holds Historic Phone Conversation with Iran Leader Hassan Rouhani", *The Telegraph*, 28 September, Available at: <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/10340979/Barack-Obama-holds-historic-phone-conversation-with-Iranleader-Hassan-Rouhani.html> (accessed 10 October 2014).

Honneth, A. (1992), "Identity and Disrespect: Principles of a Conception of Morality Based on the Theory of Recognition", *Political Theory*, 20(2).

- Honneth, A. (1995), *The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts*, Cambridge: Polity Press.
- Honneth, Axel. (2007), *Disrespect: The Normative Foundations of Critical Theory*, Cambridge: Polity.
- Lindemann, T. (2010), *Causes of War: The Struggle for Recognition*, Essex: ECPR Press.
- Lindemann, T. (2011), "Peace Through Recognition: An Interactionist Interpretation of International Crises", *International Political Psychology*, 5: 68-86.
- Marsden, L. (2011), "Religion, Identity and American Power in the Age of Obama", *International Politics*, 48(2/3).
- Murray, M. (2010), "Identity, Insecurity and Great Power Politics: The Tragedy of German Naval Ambition before the First World War", *Security Studies*, 19.
- Nel, P. (2010), "Redistribution and Recognition: What Emerging Regional Powers Want", *Review of International Studies*, 36(4).
- Obama, B. (2009), *Remarks by President Obama and President Lee Myung-Bak of the Republic of Korea in Joint Press Availability*, The White House Press Office, Available at: <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-obama-and-president-lee-republickorea-joint-press-availability> (accessed 8 February 2015).
- _____ (2010), *Remarks by the President at the Signing of the Iran Sanctions Act*, The White House Press Office. Available at: <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-signing-iran-sanctions-act> (accessed 8 February 2015).
- _____ (2012), *President Obama's Nowruz Message*, The White House Blog, Available at: <http://www.whitehouse.gov/blog/2010/03/19/president-obamas-nowruz-message> (accessed 11 January 2012).
- _____ (2014), "Remarks by the President on Foreign Policy", Available at: <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2014/07/16/remarks-president-foreign-policy> (accessed 15 September 2014).
- Olstead, R. (2002), "Contesting the Text: Canadian Media Depictions of the Conflation of Mental Illness and Criminality", *Sociology of Health and Wellness*, 24(5).
- Ricoeur, P. (2005), *The Course of Recognition*, Massachusetts, MA: Harvard University Press.
- Ringmar, E. (1996) *Identity, Interest and Action: A Cultural Explanation of Sweden's Intervention in the Thirty Years War*, Cambridge: Cambridge

University Press.

_____ (2002), "The Recognition Game: Soviet Russia Against the West", *Cooperation and Conflict*, 37(2).

_____ (2012), "Introduction: The International Politics of Recognition", In: Lindemann, T and Ringmar, E (eds), *The International Politics of Recognition*, Boulder, CO: Paradigm Publishers.

_____ (2015) China's Place in Four Recognition Regimes, - Recognition in International Relations, Edited by Christopher Daase, Caroline Fehl, Anna Geis and Georgios Kolliarakis

Sanadjian, M. (2008), "Nuclear Fetishism, The Fear of the 'Islamic' Bomb and National Identity in Iran", *Social Identities: Journal for the Study of Race, Nation and Culture*, 14(1).

Seymour, LJM. (2014), "Let's Bullshit! Arguing, Bargaining and Dissembling Over Darfur", *European Journal of International Relations*, 20(3).

Sharifian, F. (2009), "Figurative Language in International Political Discourse: The Case of Iran", *Journal of Language and Politics*, 8(3).

Steele, B. (2014), "Recognizing Non-Recognition: A Reply to Lindemann", *Global Discourse*, 4(4).

Taylor, C. (1994), *The Politics of Recognition*, Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition, Amy Gutmann (ed.), Princeton: Princeton University Press.

Thompson, S. (2006), *The Political Theory of recognition: A Critical Introduction*, Cambridge: Polity.

United States Senate (2015), "An Open Letter to the Leaders of the Islamic Republic of Iran", 9 March. Available at: <http://www.nytimes.com/interactive/2015/03/09/world/middleeast/documentthe-letter-senate-republicans-addressed-to-the-leaders-of-iran.html> (accessed 20 March 2015).

Wilson, S. and Lynch, C. (2013), "Obama, Iranian President Rouhani Speak by Phone", *The Washington Post*, 27 September, Available at: http://www.washingtonpost.com/politics/2013/09/27/228f6ece-27af-11e3-b75d-5b7f66349852_story.html (accessed 10 October 2014).

Waltz, K. (2012), "Why Iran Aould Get the Bomb: Nuclear Balancing Would Mean Stability", *Foreign Affairs*, 91(4), Available at: <http://www.foreignaffairs.com/articles/137731/kenneth-nwaltz/why-iran-should-get-the-bomb> (accessed 9 September 2012).

Wolf, R. (2011), "Respect and Disrespect in International Politics: The

Significance of Status Recognition", *International Theory*, 3(1).

Strömbom, L. (2014), "Thick Recognition: Advancing Theory on Identity Change in Intractable Conflicts", *European Journal of International Relations*, 20(1).

Gustafsson, K. (2016), "Recognizing Recognition Through Thick and Thin: Insights from Sino-Japanese Relations", *Cooperation and Conflict*, 51(3).

Goerzig, C. and Hofmann, C. (2015), "The Dark Side of Recognition: Mutual Exclusiveness of Passive and Active Recognition in the Middle East Conflict", in: Daase C. et al. (2015), *Recognition in International Relations Rethinking a Political Concept in a Global Context*, UK: Palgrave Mcmillan.